

فارسی

پایه نهم

دوره اول متوسط

گروه زبان و ادب فارسی

۱۳۹۳

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

هست کلید درج کنج حکیم

## فهرست مطالب

### مقدمه

- ستایش: به نام خداوند جان و خرد.....

### فصل اول: زیبایی آفرینش

- درس ۱- آفرینش همه تنبیه خداوند دل است..... ۲  
حکایت: سفر در خود..... ۶  
درس ۲- عجایب صنع حق تعالی..... ۷  
روان خوانی: **فرصتی برای دیدن**..... ۱۳

### فصل دوم: شکفتن

- درس ۳- مثل آینه، کار و شایستگی..... ۲۰  
حکایت: باغبان نیک اندیش.....  
درس ۴- هم‌نشین..... ۲۵  
شعرخوانی: پرواز..... ۳۱

### فصل سوم: سبک زندگی

- درس ۵- دوراندیشی..... ۳۲  
درس ۶- آداب زندگانی..... ۳۴  
حکایت: راه مهتری..... ۴۱  
درس ۷- پرتو امید..... ۴۱  
روان خوانی: دوستی با ابلهان..... ۴۵

### فصل چهارم: نام‌ها و یادها

- درس ۸- راز موقّیّت..... ۴۹  
درس ۹- قصّه تکرار آرش..... ۵۶  
حکایت: چشمه زاینده..... ۶۱  
درس ۱۰- زن پارسا..... ۶۱  
شعرخوانی: نام نیکو..... ۶۷

### فصل پنجم: اسلام و انقلاب اسلامی

- درس ۱۱- پیام آور رحمت..... ۷۰  
حکایت: سیرت سلمان..... ۷۴  
درس ۱۲- آشنای غریبان، میلاد گل..... ۷۵  
درس ۱۳- توحید مفضّل..... ۸۱  
روان خوانی: دروازه‌ای به آسمان..... ۸۴

### فصل ششم: ادبیات بومی

- درس ۱۴- درس آزاد..... ۹۱
- حکایت:..... ۹۲
- درس ۱۵- درس آزاد..... ۹۳
- شعرخوانی / روان خوانی:..... ۱۰۱

### فصل هفتم: ادبیات جهان

- درس ۱۶- آرزو..... ۹۵
- درس ۱۷- شازده کوچولو..... ۱۰۲
- روان خوانی: دو نقاش..... ۱۰۷
- نیایش:** بیا تا برآریم، دستی ز دل..... ۱۰۹
- واژه نامه.....
- اعلام: اشخاص، آثار، مکان‌ها.....
- فهرست کتاب‌های مناسب.....
- فهرست منابع.....

به نام خداوند جان و خرد

به نام خداوند جان و خرد	کزین برتر اندیشه برنگذرد
خداوند نام و خداوند جای	خداوند روزی ده رهنمای
خداوند کیوان و گردان سپهر	فروزنده ماه و ناهید و مهر
به بینندگان، آفریننده را	نبینی، مرنجان دو بیننده را
نیابد بدو نیز، اندیشه راه	که او برتر از نام و از جایگاه
ستودن نداند کس او را چو هست	میان بندگی را ببایدت بست

فردوسی، شاهنامه

سپاس باد یزدان دانا و توانا را که آفریدگار جهان است و داننده آشکار و نهان است و راننده چرخ و زمان است و دارنده جانوران است و آورنده بهار و خزان است و درود بر محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم) که خاتم پیامبران است و آفرین بر اصحاب اوی و اهل بیت و گزیدگان اوی که خلق را به راستی پند دادند و به یزدان، راه نمودند و طریق گمراهان برنوشتند و بساط حق بگسترده.

(ابومنصور موفّق هروی، الابنیه عن حقایق الادویه)

# فصل اول: زیبایی آفرینش

فصل اول: زیبایی آفرینش

آفرینش همه تنبیه خداوندِ دل است

بامدادی که تفاوت نکند لیل و نهار  
خوش بود دامن صحرا و تماشای بهار

آفرینش همه تنبیه خداوند دل است  
دل ندارد که ندارد به خداوند اقرار

این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود  
هر که فکرت نکند، نقشبود بر دیوار

کوه و دریا و درختان همه در تسبیح اند  
نه همه مستمعی فهم کند این آسرار

خبرت هست که مرغان سحر می گویند  
آخرای خفته، سر از خواب جهالت بردار؟

تا کی آخر چو بنفشه، سرغفلت در پیش  
حیف باشد که تو در خوابی و نرگس بیدار

که تواند که دهد میوه آلوان از چوب؟  
یا که داند که بر آرد گل صد برگ از خار؟

عقل، حیران شود از خوشه زرین عنب  
فهم، عاجز شود از حقه یاقوت انار

پاک و بی عیب خدایی که به تقدیر عزیز  
ماه و خورشید مسخر کند و لیل و نهار

تا قیامت سخن آندر کرم و رحمت او  
همه گویند و یکی گفته نیاید ز هزار

نعمتت بار خدایا، ز عدد بیرون است  
شکرانعام تو هرگز نکند شکر گزار

سعدی، راست روان گوی سعادت بردند  
راستی کن که به منزل نرسد کج رفتار

خودارزیابی:

۱. چند نمونه از جلوه‌های زیبایی آفرینش و نعمت‌های خدا را در شعر بیان کنید.
۲. مفهوم آیه ۴۴ سوره اسراء با کدام بیت درس تناسب دارد؟
۳. پیام بیت پایانی شعر را توضیح دهید.
۴. ....

### نکته ادبی

پیش از اینبا تفاوت «زبان» و «ادبیات» آشنا شدیمو دانستیم که هر گاه بخواهیم منظور خود را زیباتر و دلنشین‌تر بیان کنیم، از ادبیات بهره می‌گیریم. به همین دلیل است که ادبیات را زبان هنری یا زبان برتر می‌نامند. در متن درسی که خواندیم، شاعر از برخی آرایه‌ها به زیباییاستفاده کرده است. مانند:

تشبیه:

عقل حیران شوداز خوشه زریّنعنب  
فهم عاجز شود از **حقیقه‌ی یاقوتانار**  
جان‌بخشی و مراعات نظیر:

**کوه و دریاو درختان** همه درتسبیح‌اند نه همه مستمع‌ی فهم کند این اسرار  
شاعران و نویسندگان، برای زیبایی و تأثیرگذاری بیشتر از این گونه آرایه‌ها در آثار خود بهره می‌گیرند.

### کارگروهی:

۱. در مورد پیام این درس با هم گفت و گو کنید.
۲. جلوه‌های زیبایی منطقه و محلّ زندگی خود را ذکر کنید و دربارهٔ عبرت‌آموزی آنها بحث کنید.
۳. ....

آموزهٔ املائی:

گاهی تغییر در حرکت یک واج، موجب تغییر معنای یک واژه می‌گردد. به عنوان نمونه، واژهٔ «انعام» به معنی بخشش و واژهٔ «انعام» به معنی چارپایان است.

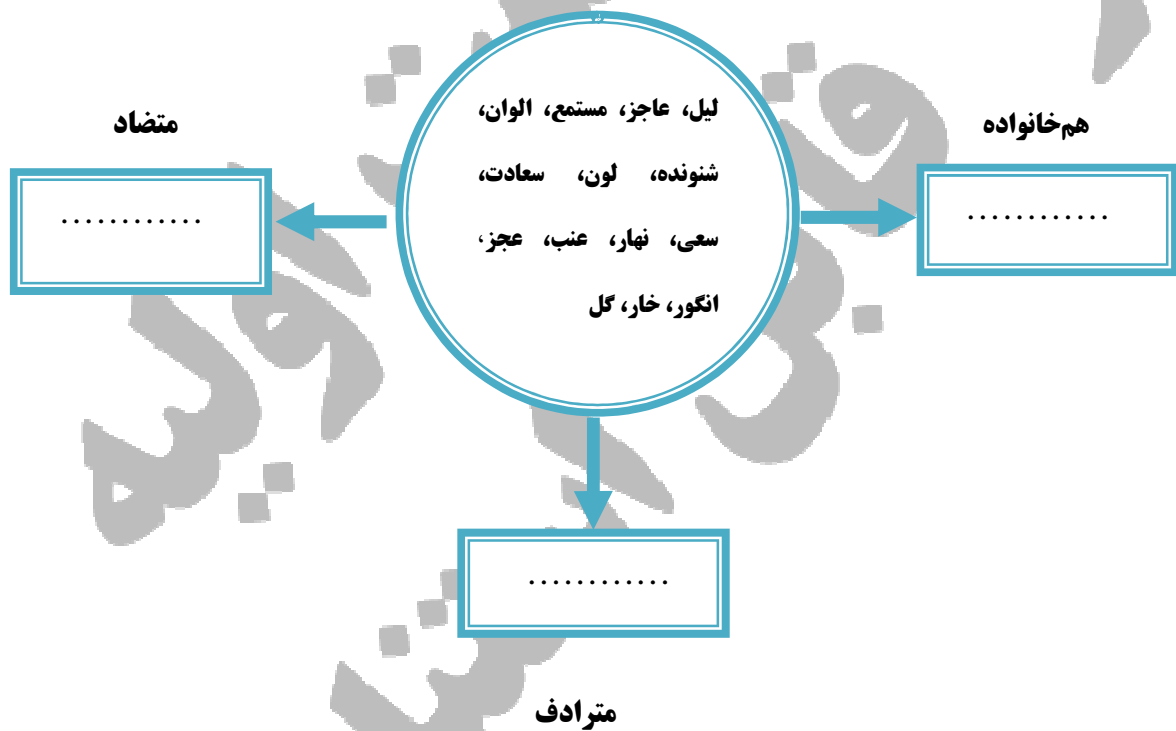


نوشتن:

۱- شکل درست کلمه‌های زیر را بنویسید.

نرگس بیدار، دامن سحرا، از سر قفلت، مرغان سحر، حفهٔ یاقوت، نقش عجب، خوشهٔ ذرّین

۲- از میان کلمه‌های داده شده، جفت‌واژه‌های هم‌خانواده، مترادف و متضاد را مشخص کنید.



۲- با توجه به درس، بیت‌های زیر را با کلمه‌های مناسب کامل کنید.

کوه و دریا و درختان همه در..... نه همه..... فهم کند این اسرار

پاک و..... خدایی که به..... عزیز ماه و خورشید..... لیل و نهار

۳. معنی بیت زیر را بنویسید.

نعمت بار خدایا ز عدد بیرون است شکر انعام تو هرگز نکند، شکرگزار

## حکایت

### سفر در خود

روزی پیر ما، با جمعی از همراهان به در آسیایی رسید. سر اسپ کشید و ساعتی درنگ کرد؛ پس به همراهان گفت: «می‌دانی که این آسیاب چه می‌گوید؟ می‌گوید: معرفت این است که من در آنم (من مشغول آنم). گرد خویش می‌گردم و پیوسته در خود سفر می‌کنم تا هر چه نباید از خود دور گردانم!»

(محمد بن منور، اسرار التوحید،)

## عجایب صنّ حق تعالی

بدان که هر چه در وجود است، همه صنّ خدای تعالی است. آسمان و آفتاب و ماه و ستارگان و زمین و آنچه بر وی است، چون کوهها و بیابانها و نهرها و آن چه در کوههاست از جواهر و معادن و آن چه بر روی زمین است از انواع نباتات و آن چه در برّ و بحر است از انواع حیوانات و آن چه میان آسمان و زمین است چون میغ و باران و برف و تگرگ و رعد و برق و قوس و قزح و علامات‌ی که در هوا پدید آید، همه عجایب صنّ حق تعالی است و این همه آیات حق تعالی است که تو را فرموده است تا در آن نظر کنی. پس اندر این آیات تفکّر کن.

در زمین نگاه کن که چگونه بساط تو ساخته است و جوانب وی فراخ گسترانیده و از زیر سنگ‌های سخت، آب-های لطیف روان کرده، تا بر روی زمین می‌رود و به تدریج بیرون می‌آید؛ در وقت بهار بنگر و تفکّر کن که زمین چگونه زنده شود و چون دیبای هفت رنگ گردد، بلکه هزار رنگ شود.

نگاه کن مرغان هوا و حشرات زمین را هر یکی بر شکلی دیگر و بر صورتی دیگر و همه از یک دگر نیکوتر؛ هر یکی را آن چه به کار باید، داد و هر یکی را بیاموخته که غذای خویش چون به دست آورد و بچه را چون نگه دارد تا بزرگ شود و آشیان خویش چون کند. در مورچه نگاه کن که به وقت خویش غذا چون جمع کند.

اگر در خانه ای شوی که به نقش و گچ کنده کرده باشند، روزگاری دراز صفت آن گویی و تعجب کنی و همیشه در خانه ی خدایی هیچ تعجب نکنی؟ و این عالم، خانه ی خداست و فرش وی زمین است و لکن سقفی بی ستون و این عجب تر است و چراغ وی ماه است و شعله ی وی آفتاب و قندیل‌های وی ستارگان و تو از عجایب این غافل، که خانه بس بزرگ است و چشم تو بس مختصر و در وی نمی گنجد.

و مثل تو چون مورچه ای است که در قصر مَلِکی سوراخی دارد؛ جز غذای خویش و یاران خویش چیزی نمی بیند؛ و از جمالِ صورتِ قصر و بسیاری غلامان و سریرِ مَلِکِ وی، هیچ خبر ندارد.

اگر خواهی به درجه‌ی مورچه قِناعت کنی، می باش و اگر نه، راحت داده اند تا در بُستانِ معرفتِ حق تعالی، تماشا کنی و بیرون آیی. چشم باز کن تا عجایب بینی که مدهوش و متحیر شوی.

کیمیای سعادت، محمد غزالی

### خود ارزیابی:

۱. منظور از واژه آیات در جمله «پس اندر این آیات تفکر کن» چیست؟
۲. عبارت «هر یکی را آنچه به کار باید، داد» را توضیح دهید.
۳. بند پایانی درس «... و مثل تو چون مورچه ای...» چه ارتباطی با درک شگفتی‌های هستی دارد؟
۴. ....

### نکته زبانی:

#### وابسته‌های گروه اسمی ۱

در پایه هشتم خواندیم که اسم وابسته‌هایی دارد. این وابسته‌ها ممکن است پیش از اسم آورده شوند و

آن را به مفاهیمی چون: اشاره، شمارشی، پرسشی، عاطفی و... وصف کنند.

مانند:



این نوع از وابسته‌ها اگر پیش از اسم آورده شوند، به آنها وابسته‌های «پیشین» می‌گویند. واگر پس از اسم به کار روند و ویژگی‌های اسم را بیان کنند؛ اینها را وابسته‌های «پسین» می‌نامند. مانند:

◆ دانشجوی کوشا

◆ مقاله خوب

◆ باغبان مهربان

◆ گل‌های صورتی

یادآوری می‌کنیم که گروه اسمی در جمله در جایگاه «هسته» است و صفت‌های پیشین یا پسین وابسته‌اند.

کار گروهی:

۱. درباره زیبایی‌های دیگر آفرینش که در کتاب‌های دیگر به ویژه قرآن کریم خوانده یا شنیده‌اید، گفت و گو کنید.

۲. یک نمونه دیگر از نثر کهن را در گروه مطرح و درباره آن گفت و گو کنید.

این نثر را می‌توانید از بخش‌های دیگر همین کتاب پیدا کنید.

۳. درباره شبکه معنایی موجود در متن انتخاب شده تمرین (۲) کار گروهی، گفت و گو کنید.

آموزه املایی:

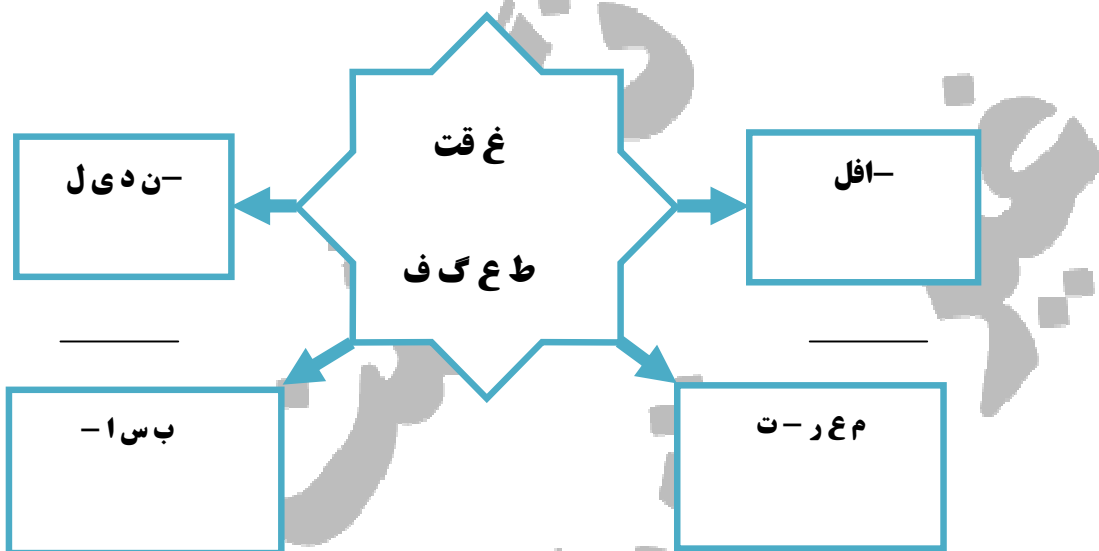
گاهی در کلمه‌هایی که به الف ختم می‌شوند می‌توان به جای است از شکل کوتاه شده آن بهره جست.  
مانند:

چون کوه‌ها و بیابان‌ها و نه‌رها و آنچه در **کوه‌هاست**.

و این عالم **خانه خداست**.

نوشتن:

۱- از میان حروف داده شده «حرف» مناسب را انتخاب کنید و در جای خالی قرار دهید.



۲- از میان واژه‌ها، کلمه‌های مترادف و متضاد مشخص کنید و در جدول قرار دهید.

میغ، بر، لطیف، بحر، بساط، غافل، فرش، سخت، تعالی، بزرگوار، معرفت، شناخت، دانا، ابر

								<b>مترادف</b>
								<b>متضاد</b>

۳- در عبارتهای زیر هسته و وابسته‌ها را مشخص کنید.

الف- سنگ‌های سخت و آب‌های لطیف

ب- این همه آیات

ج- چه خلقت شگفت انگیزی!

د- کدام مستمع آگاه است؟

۴- پیام متن زیر را بنویسید.

گاهی تغییر در حرکت یکواچ، موجب تغییر معنای یک واژه می‌شود. به عنوان نمونه، واژه «انعام» به معنی بخشش و واژه «انعام» به معنی چارپایان است. تکراری

«اگر خواهی به درجه مورچه قناعت کنی می‌باش. وگرنه راهت دادند تا در بستان معرفت حق تعالی تماشا

کنی و بیرون آیی، چشم باز کن که عجایب بینی که مدهوش و متحیر شوی.»



## روان خوانی:

### فرصتی برای دیدن....

اگر فقط سه روز برای دیدن فرصت داشتید، به چه نگاه می‌کردید؟ «هلن کلر»، که از هجده ماهگی نابینا و ناشنوا شد، به این پرسش، این‌گونه، پاسخ می‌دهد:

اغلب مواقع بر این اندیشه بوده‌ام اگر هر انسانی در بزرگسالی خود، برای چند روز از بیناییا شنوایی محروم می‌گشت، این اتفاق برای او موهبتی محسوب می‌شد. تاریکی، سبب‌ساز ستایش بیشتر او از بینایی می‌شد و سکوت به او لذت وجود صدا را آموزش می‌داد.

گاهی اوقات، دوستان بینایم را آزمایش می‌کنم تا بفهمم آنها چه می‌بینند. اخیراً یکی از آنها تازه از پیاده‌روی طولانی در جنگل برگشته بود، پرسیدم: چه چیزهایی را مشاهده کرده است؟ در پاسخم گفتم: چیز خاصی نبود. از خود پرسیدم: چه طور چنین چیزی ممکن است! یک ساعت در جنگل راه بروی و چیز قابل توجهی نبینی؟

من که از دیدن محروم هستم، تنها از طریق لمس کردن، صدها نکته قابل توجه می‌یابم. من تقارن ظریف برگ‌ها را حس می‌کنم. هنگام بهار، شاخه‌های درختان را امیدوارانه در جستجوی یک شکوفه، اولین نشانه بیداری

طبیعت از خواب زمستانی، لمس می‌کنم.

گاه، قلب من با دلتنگی برای دیدن تمام اینها فریاد می‌زند. اگر فقط با یک تماس، این قدر لذت نصیب من می‌شود، پس از طریق دیدن چقدر زیبایی باید آشکار شود؟

با خودم فکر می‌کنم اگر امکان استفاده از چشمانم برای سه روز به من داده شود، تماشای چه چیزی نهایت خواستن من است. باید این مدت را به سه بخش تقسیم کنم.

روز اول: دلم می‌خواهد انسان‌هایی را ببینم که **همراهی** و هم‌دلی آنها در طول دوران حیاتم، زندگی مرا قابل زیستن ساخت. من نمی‌دانم دیدن قلب یک دوست از طریق پنجره‌های روحش، یعنی چشمانش چگونه است. فقط می‌توانم قالب کلیک صورت را تشخیص بدهم. خنده، غم و بسیاری دیگر از احساسات واضح را درک کنم و دوستانم را از حس روی صورتشان بشناسم.

آه‌که اگر فقط برای سه روز قدرت بینایی داشتم، چه چیزهایی را باید می‌دیدم. اولین روز، روز پرکار و شلوغی برای من است. باید تمام دوستان عزیزم را به سوی خود می‌خواندم و ساعت‌ها به صورت‌های آنان نگاه می‌کردم و در ذهن خود آثارظاهری زیبایی درون آنها را حک می‌کردم. بعد باید به پیاده‌روی طولانی در جنگل بروم و چشمانم را با زیبایی‌های دنیای طبیعت از خود بیخود سازم. باید برای شکوه و عظمت غروب رنگارنگ خورشید سپاسگزار باشم. فکر می‌کنم آن شب نتوانم بخوابم.

روز بعد: باید با طلوع آفتاب بیدار شوم و شاهد دیدن معجزه‌ی هیجان‌انگیز تبدیل شب به روز باشم. امروز را باید صرف نگاهی سریع به گذشته و آینده کنم. بنابراین باید به موزه، جایگاه نمایش تاریخی پیشرفت بشر بروم. در **آنجا** به تماشای تاریخ فشرده شده زمین خواهیم نشست. **توقفگاه** بعدی من، موزه هنر است و دیدن مجسمه‌های خدایان و الهه‌های سرزمین نیل باستان. در روز دوم، باید بکوشم تا راهی برای کاوش روح انسان از طریق هنرش بیابم. نکاتی را که از طریق لمس کردن دانستم، حال باید ببینم. **عصر دومین روز به سینمایا تئاتر می‌روم. سیمای جذاب‌هاملت یا شوخ طبعی شخصیت خنده دار داستان های هاملت «فال ستاف» در میانیراق‌ها و نشانه های متعلق به دوره الیزابت را شاهد باشم.**

صبح روز سوم: باید دوباره به صبح خوشامد بگویم. مشتاق به کشف شادی‌های جدید و پرده‌برداری از زیبایی‌ها! امروز را که روز سوم است، باید صرف دنیای عادی و زندگی روزمره سازم. دیدن انسان‌هایی که به دنبال کسب کار و حرفه خود هستند. هنگام ورود به شهر، ابتدا در گوشه‌ای پرازدحام می‌ایستم و فقط به مردم نگاه می‌کنم. سعی می‌کنم با نگرستن به آنها چیزهایی از زندگی روزانه‌شان متوجه شوم. هنگامی که تبسم روی لب‌ها را می‌بینم و مغرور می‌شوم و رنج را می‌بینم و همدرد می‌شوم.

رنگ لباس‌های زنانه که در جمعیت موج می‌زند، صحنه تماشایی زیبایی است که از دیدن آن، هیچگاه خسته نمی‌شوم؛ اما شاید اگر من نیز بینا بودم، مانند اکثر زنان دیگر، بیش از آن که به دنیای رنگارنگ و با شکوه

رنگ‌ها علاقه‌مند باشم، به نوع لباس و پوشش خود اهمیت می‌دادم. از آنجا به محله‌های فقیرنشین، کارخانه‌ها و پارک‌ها که بچه‌ها در آن بازی می‌کنند، می‌روم.

روز سوم، بینا بودنم رو به اتمام است؛ البته هنوز کارهای جدی زیادی وجود دارد که باید ساعات باقی‌مانده را به آنها اختصاص دهم. اما می‌ترسم روز آخر دوباره به سوی تئاتر بروم. یک نمایش خنده‌دار و سرگرم کننده تا بتوانم اشارات طنز و شوخی را در روح انسان تشخیص بدهم.

نیمه‌شب، دوباره، شب همیشگی بر من چیره خواهد شد. مسلماً در آن سه روز، تمام آن چیزهایی را که می‌خواستم ببینم، ندیدم. فقط هنگامی که تاریکی و ظلمت دوباره بر من فرود آید، درک خواهم کرد چه قدر چیزهای ندیده باقی مانده است.

من که خود نابینا هستم، می‌توانم نکته‌ای را برای افراد بینا بیان سازم.

چشمان خود را به گونه‌ای به کار گیرید که انگار فردا بینایی خود را از دست خواهید داد. اینکار می‌تواند در مورد سایر حواس نیز اعمال شود. صداها، آواز پرندگان و نوای عظیم ارکستر موسیقی را به گونه‌ای بشنوید که گویی فردا ناشنوا خواهید شد. هر شیء را طوری لمس کنید که انگار فردا حس لامسه شما از بین خواهد رفت. عطر گل‌ها را بویید و هر لقمه‌ای را با لذت بچشید؛ انگار فردا دیگر قادر به بو کردن و چشیدن نخواهید بود. از هر حسی حداکثر استفاده را ببرید. در تمام ابعاد از زیبایی و لذت آشکار شده دنیا از طریق چند وسیله ارتباطی تعبیه شده از سوی آفریننده، بر خود ببالید. اما! من مطمئنم از میان تمام این حواس، دیدن بیشتر مایه شادی و شمع است.

هلن کلر، سه روز برای دیدن

## فرصتی برای اندیشیدن

۱- چگونه می توان از تمام حواس به خوبی بهره برد؟

۲- اگر شما فرصت کوتاهی برای استفاده از حس شنوایی داشتید، چه می کردید؟

پروژه دانش است اولیه  
فایل استاد

فصل

فصل دوم: سنگتراش

## مثل آینه

نوجوانی تولد دوباره انسان است. در این مرحله پر تب و تاب، نوجوان، افزون بر رابطه با خود، نیازمند رابطه‌ای دیگر نیز هست؛ نیازمند دو چشم دیگر که نوجوان را ببیند و به او بگوید، کیست و چگونه است؛ از همین جاست که دوستی و ارتباط با دیگران آغاز می‌شود. این ارتباط، وابسته به نیاز درونی است که به نوجوان کمک می‌کند تا به خود شناسی برسد. دیگران، زبان نقد او و پنجره‌هایی هستند که در برابر دیدگان **پرسشگر** وی گشوده شده اند.

دوستان واقعی، راه **نیکبختی** را به ما نشان می‌دهند و همراهان خوبی هستند. آنها مثل آینه همان قدر که خوبی‌ها را پیش چشم می‌آورند، عیب‌ها را هم به ما می‌نمایانند و مهم‌تر آن که این همه را بی صدا و بی هیاهو، باز می‌گویند. رسم دوستی، شکستن آینه نیست؛ درست آن است که خود را اصلاح کنیم.

آینه، چون نقش تو بنمود راست خود شکن آینه شکستن خطاست (نظامی گنجه ای)

\*\*\*

## کار و شایستگی

جوانی، گه کار و شایستگی است گه خودپسندی و پندار نیست

چو بفروختی، از که خواهی خرید؟ متاع جوانی به بازار نیست

غنیمت شمر، جز حقیقت مجوی که باری است فرصت، دگر بار نیست

مپیچ از رهراست، بر راه کج چو در هست، حاجت به دیوار نیست

ز آزادگان، بردباری و سعی بیاموز، آموختن عار نیست

به چشم بصیرت به خود در نگر تو را تا در آینه، زنگار نیست

همی دانه و خوشه، خروار شد زآغاز، هر خوشه خروار نیست

همه کار ایام، درس است و پند دریغا که شاگرد هشیار نیست

پروین اعتصامی

خود ارزیابی:

۱. نویسنده به چه نوع ارتباط‌هایی در دوران نوجوانی اشاره کرده است؟
۲. ویژگی‌های مشترک آئینه و دوست را بیان کنید.
۳. به نظر شما چه ارتباطی میان متن و شعر درس وجود دارد؟
۴. ....

نکته ادبی

به بیت زیر توجه کنید:

«چو بفروختی، از که خواهی خرید؟ متاع جوانی به بازار نیست» پروین اعتصامی

گاهی برای تاکید بر سخن، پرسشی را مطرح می‌کنیم و گاهی برای رد یا نفی آن. همان گونه که می‌بینید در مصراع اول بیت بالا، پرسشی مطرح شده است که مقصود گوینده آن نیست که جوانی را از چه کسی خواهی خرید و شاعر خود از این موضوع آگاه است و قصد او تاکید بر انکار این موضوع است که دوره جوانی قابل خرید و فروش نیست و چنانچه از این دوره به خوبی بهره‌نگیری دیگر نمی‌توانی با هیچ چیز دیگری آن را جبران کنی یا اگر شخصی به دیگری بگوید: من کی این حرف را زدم منظور او این است که من این حرف را نزده‌ام. به این گونه پرسش‌ها «پرسش انکاری» می‌گویند.

کار گروهی:

۱. درباره مفهوم جمله «المؤمن مرأة المؤمن» و ارتباط آن با درس بحث و گفت و گو کنید.
۲. درباره جمله «رسم دوستی، شکستن آئینه نیست، درست آن است که خود را اصلاح کنیم» با هم بحث کنید.

## آموزه املایی

دروازگانی مانند پائیز، آئینه، کجائیدبهرتر است به جای همزه از حرف میانجی «ی» بهره گیریم.

به چشم بصیرت به خود درنگرتورا تا در **آئینه** زنگار نیست



## نوشتن

۱- برای هر واژه دو هم خانواده بنویسید .

الف) واقعیب) صلاح

پ) ارتباطت) غنیمت

۲. در بیت زیر کنایه‌ها را مشخص کنید و معنی آنها را بنویسید.

الف) مپیچ از ره راست بر راه کجچو در هست حاجت به دیوار نیست

۳- مصراع‌های ستون «الف» را به مصراع‌های مناسب ستون «ب» وصل کنید.

الف	ب
• زآزادگان بردباری و سعی	• که باری است فرصت دگر بار نیست
• همی دانه و خوشه، خروارشد	• متاع جوانی به بازار نیست
• چو بفروختی از که خواهی خرید؟	• بیاموز، آموختن عار نیست
• غیمت شمر، جز حقیقت مجوی	• زآغاز، هرخوشه خروار نیست

باغبان نیک اندیش

روزی خسروی به تماشای صحرا بیرون رفت. باغبانی را دید، مردی پیر و سالخورده با این حال سرگرم کاشتن نهال **درخت بود**. خسرو گفت: «ای پیرمرد، در موسم کهنسالی و فرتوتی، کارایام جوانی، پیشه کرده‌ای. وقتاً ناست که دست از اینمیل و آرزو برداری و درخت اعمال نیک در بهشت بنشان، چه جای این حرص و هوس باطل است؟ درختی که تو امروز نشانی، میوه یا نکجا توانی خورد؟ باغبان پیر **پاکدل** گفت: «دیگران نشانند، ما خوردیم، اکنون ما نشانیم تا دیگران خورند.»

مرزبان نامه، سعدالدین زراوینی

هم‌نشین

دوستی و پیوند با دیگران، یکی از مهم‌ترین نیازهای انسان است. هنگامی که آدمی با مشکل یا مسئله‌ای رویارو می‌شود که به تنهایی نمی‌تواند آن را از پیش رو بردارد، اگر دوستی، با وی هم‌راهی و هم‌دلی کند، باعث خوش حالی و خرسندی او می‌شود؛ در واقع دوستان در تمام لحظات زندگی، خوشی و ناخوشی، به ما کمک می‌کنند. مصاحبت با یک دوست خوب و شکیبا، هم چون وزش نسیم دل‌انگیزی است که احساس آرامش و سبکی و صفای درون را در ما زنده می‌سازد. به این تصویر زیبای سعدی از دیدار دوست توجه کنید:

دیدار یار غایب، دانی چه ذوق دارد؟  
آبری که در بیابان بر تشنه‌ای بیبارد

در جهان و زندگی کنونی، افرادی که شبکه ارتباطی گسترده و دوستان فراوان دارند، در برابر دشواری‌های زندگی موفق‌ترند و سلامت روانی و جسمانی بهتری دارند؛ بنابراین باید اهمیت و ارزش این گونه ارتباطات را بدانیم و در پی ایجاد دوستی‌های خوب و مفید باشیم. انسان بی‌دوست همواره غمگین است؛ به بیان دیگر تنهایی، یکی از دشوارترین مصائب است.

آن چه به ما در شناخت افراد یاری می‌رساند، مشورت با پدر و مادر، معلمان دلسوز و مربیان با تجربه است که ما را از دام و چاه این راه آگاه می‌سازد و آسیب‌های این مسیر را نشان می‌دهد. چه بسیارند کسانی که لاف دوستی می‌زنند اما در حقیقت **گرگ‌هایی در جامه‌ی گوسفندان هستند**. مولانا جلال‌الدین گفته است:

تا توانی می‌گریز از یارِ بد  
یارِ بد بدتر بود از مارِ بد

مارِ بد تنها تو را بر جان زند  
یارِ بد بر جان و بر ایمان زند

اثر گذاریِ هم‌نشین بر منش و کردار انسان آن چنان مهم و عمیق است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله، می‌فرماید: «انسان بر دین و آیین دوست و هم‌نشین خود است».

سنایی غزنوی می‌گوید:

با بدان کم‌نشین که صحبت بد      گر چه پاکی، تو را پلید کند

آفتابی بدین بزرگی را      لگه‌ای ابر، ناپدید کند

سعدی در گلستان آورده است:

«هر که با بدان نشیند، اگر نیز طبیعتِ ایشان در او اثر نکند، به طریقتِ ایشان متهم گردد».

پسر نوح با بدان بنشست      خاندان نبوتش گم شد

سگ اصحاب کهف روزی چند      پی نیکان گرفت و مردم شد

بنابراین یکی از زمینه‌های اجتماعی گمراه شدن، تأثیر هم‌نشین بد است. همان گونه که هم‌نشینی با دوستِ خوب، عامل مهمّ گرایش به کارهای نیک است، به تجربه، ثابت شده است که انسان، تحت تأثیر رفتار و کردار دوست قرار می‌گیرد و رفیق بد، عامل ویرانگری و یار و همدم نیکو خصال، باعث شکل‌گیری و پرورش شخصیت متعالی انسان است.

هم‌نشین تو از تو به باید      تا تو را عقل و دین بیفزاید.

خود ارزیابی:

۱. در متن درس چه کسانی به عنوان مشاوران خوب، معرفی شده اند؟
۲. به نظر شما چرا سعدی، پسر نوح (ع) را با سگ اصحاب کهف مقایسه کرده است؟
۳. ....
۴. ....

نکته زبانی:

وابسته‌های اسم (۲)

(صفت برتر و برترین)

به جمله‌های زیر توجه کنید.

خانه حسن، بزرگتر از خانه علی است. زهرا مهربان‌تر از فرنگیس است.

در جمله نخست خانه حسن با خانه علی مقایسه شده است و نیز در جمله دوم برتری زهرا در مهربانی در مقایسه با فرنگیس بیان شده است.

هرگاه بخواهیم دو چیز را با هم بسنجیم و یکی را بر دیگری برتری بدهیم، از «صفت برتر» بهره می‌گیریم، در این نمونه‌ها، خانه حسن از نظر اندازه بزرگتر از خانه علی و مهربانی زهرا بیشتر از فرنگیس شناخته شده است.

نشانه این صفت «تر» است و با افزودن آن به آخر صفت **بیانی** ساخته می‌شود؛ مانند: خنک‌تر، قوی‌تر، زیباتر، آسوده‌تر.

اکنون به جمله‌های زیر توجه کنید.

- ❖ آقای حسینی، مهربان‌ترین معلم مدرسه است.
- ❖ نثر گلستان سعدی، بهترین نثر ادب فارسی است.

در جملهٔ نخست، آقای حسینی با دیگر معلمان مدرسه مقایسه شده و مهربان‌ترین آنها توصیف شده است و همچنین در جملهٔ دوم نثر گلستان سعدی با دیگر نثرهای ادب فارسی مقایسه گردیده و بهترین آنها خوانده شده است.

نشانهٔ صفت برترین پسوند «ترین» است. این نشانه، همواره به آخر صفت افزوده می‌شود.

صفت برترین	صفت برتر	صفت بیانی ساده
مهربان‌ترین	مهربان‌تر	مهربان
خوب‌ترین	خوب‌تر	خوب

کار گروهی:

۱. درباره آیات، روایات و داستان‌ها و اشعار دیگری که دربارهٔ دوستی و دوست‌یابی دوره نوجوانی شنیده یا خوانده‌اید گفت و گو کنید؟

۲. دربارهٔ انسجام و شروع و پایان یکی از درس‌های همین کتاب گفت و گو کنید. (نکتهٔ ادبی مربوط به

انسجام حذف شده است.)

۳. هریک از گروه‌ها، درباره یکی از شعرهای متن، گفت و گو کند و به کلاس گزارش دهد.

## آموزهٔ املائی

- کلمه‌هایی که به «تر»، «ترین» و «ها» ختم می‌شوند، دواملائی هستند و هر دو شکل آنها صحیح است. مانند: (مهمترین، مهم‌ترین)، (موفقتر، موفق‌تر)(شکلها، شکل‌ها).
- هر گاه «اند» به مفهوم ..... به کار رود باید به شکل جدا نوشته شود. مانند:  
چه **بسیارند** کسانی که لاف دوستی می‌زنند اما درحقیقت گرگانی درجامهٔ **میشان‌اند**.  
کوه و دریا درختان همه در **تسبیح‌اند**.

## نوشتن

۱- مانند نمونه واژه‌هایی را بیابید که در متن درس به کار رفته است.

ط	گ	غ	ف	ه	ک
ر	س	ا	خ	ض	ث
ی	ت	ی	ص	ع	م
ق	ن	ب	ل	د	ص
ت	چ	ش	ت	ح	ر

۲- کلمه مناسب را با توجه به جمله انتخاب کنید.

الف - تنهایی یکی از.....مصائب است. (دشوارتر، دشوارترین، دشواری‌ها)

ب- یار بد.....بود ازمار بد (بد، بدترین، بدتر)

ج- سقفی بی ستونو این.....است. (عجیب، عجیب‌تر)

د- تواز عجایب این غافل که خانه بس.....است. (بزرگ، بزرگ‌تر)

۳- دو نمونه پرسش انکاری از درس‌های پیشین بیابید.

.....  
.....

۴- مفهوم کلی حکایت را در دوسطر بنویسید.

«یکی از بزرگان پارسایی را گفت: چه گویی در حق فلان عابد که دیگران در حق وی به طعنه سخن‌ها گفته‌اند. گفت: بر ظاهرش عیب نمی بینم در باطنش غیب نمی دانم.»

هر که را جامه پارسا بینی پارسا دان و نیک مرد انگار

و زندانی که در نهانش چیست محتسب را درون خانه چه کار؟



پرواز

در پیله تا به کی، بر خویشتن تنی  
پرسید کرم را، مرغ از فروتنی

تا چند منزوی در کنج خلوتی  
در بسته تا به کی، در محبس تنی؟

در فکر رستنم پاسخ بداد کرم -  
خلوت نشسته‌ام زین روی، منحنی

هم سال‌های من، پروانگان شدند  
جستند از این قفس، گشتند دیدنی

در حبس و خلوت، تا وارزهم به مرگ  
یا پَر بر آورم بهر پریدنی

اینک تو را چه شد، کای مرغ خانگی  
کوشش نمی‌کنی، پری نمی‌زنی؟

علی اسفندیاری (نیما یوشیج)

# فصل سوم: سبک زندگی

## دوراندیشی

کودکی از جمله آزادگان رفت برون با دو سه همزادگان

پای چو در راه نهاد آن پسر پیویه همی کرد و درآمد به سر

پایش از آن پیویه درآمد ز دست مهر دل و مهره ی پشتش شکست

شد نفس آن دو سه همسال او تنگ تر از حادثهی حال او

آنکه ورا دوست ترین بود گفت در بن چاهیش نباید نهفت

تا نشود راز چو روز آشکار تا نشویم از پدرش شرمسار

عاقبت اندیش ترین کودکی دشمن او بود در ایشان یکی

گفت: «همانا که در این همرهان صورت این حال نماند نهان

چونکه مرا زین همه دشمن نهند تهمت این واقعه بر من نهند»

زی پدرش رفت و خبردار کرد تا پدرش چاره آن کار کرد

هرکه در او جوهر دانایی است بر همه چیزیش توانایی است

دشمن دانا که غم جان بود بهتر از آن دوست که نادان بود

۱- چارهٔ کودک عاقبت اندیش چه بود؟

۲- این بیت فردوسی با کدام بیت ارتباط معنایی دارد؟ توضیح دهید.

توانا بود هر که دانا بود / ز دانش دل پیر برنا بود

۳- نشانه‌های دوراندیشی چیست؟

۴- .....

نکتهٔ ادبی

در بیت دوازدهم درسبه ترتیب کلمه‌های «دشمنو دوست»، «دانا و نادان» به کار رفته است. شما با نوع رابطهٔ بین این کلمه‌ها آشنا هستید. این کلمه‌ها نسبت به هم «متضاد» هستند. هرگاه دویا چند کلمه از نظر معنایی در **تضاد** باشند به آنها کلمات «**متضاد**» می‌گویند.

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

«تا کی آخر چو بنفشه، سر غفلت در پیش / حیف باشد که تو در **خوابی** و نرگس **بیدار**»

ویا:

«گر **تکبر** می‌کنی، با **خواجگان** سیله کن / وُر **تواضع** می‌کنی با مردم درویش کن»

(شمس الدین محمد جوینی)

## کارگروهی

۱- با مراجعه به یکی از کتاب‌های داستانی، دربارهٔ نتیجه و شخصیت‌های آن گفت و گو کنید.

۲- چگونه می‌توان دوست را از دشمن تشخیص داد؟

۳- .....

## آموزه املایی

واژگانی مانند هم کلاسی، هم کار، هم بازی، هم زاده و هم سال بهتر است به صورت جدا نوشته شوند. چون در این واژگان پیشوند صفت ساز «هم» به کار رفته است.

کودکی از جمله آزادگان رفت برون با دوسه هم زادگان

شد نفسی آن دو سه هم سال او تنگ تر از حادثه ی حال او

## نوشتن

۱. جدول زیر را با توجه به واژه‌های درس کامل کنید.

دو کلمه متضاد	دو کلمه مخفف	دو کلمه مترادف	دو کلمه جمع

۲- کلمه‌های مناسب را در مصراع‌های زیر قرار دهید.

واقعہ - عاقبت - نهفت - جوهر - شرمسار

الف).....اندیش ترین کودکی

ب) تهمت این.....برمن نهند

پ) دربن چاهیش بیاید.....

ت) تا نشویم از پدرش ..... ..

ث) هر که دراو.....دانی است

۳- معنی بیت‌های زیر را به فارسی روان بنویسید.

هر که در او جوهر دانایی است      بر همه چیزیش توانایی است  
دشمن دانا که غم جان بود      بهتر از آن دوست که نادان بود

## درس ششم

### آداب‌زدگانی

سخن نا پرسیده مگوی و از گفتار خیره پرهیز کن. چون باز پرسند، جز راست مگو. تا نخواهند، کس را نصیحت مگوی و پند مده؛ خاصه کسی را که پند نشنود که او خود اوفتد. در میان جمع هیچ کس را پند مده. از جای تهمت زده پرهیز کن و از یار بد اندیش و بد آموز بگریز. به غم مردمان شادی مکن تا مردمان نیز به غم **توی** شادی نکنند. داد ده تا داد یابی. خوب گوی تا خوب شنوی. اگر طالب علم باشی، پرهیزگار و قانع باش و علم دوست و بردبار و کم سخن و دور اندیش.

عنصر المعالی، قابوس نامه

آدمی باید که بسیار نگوید و سخن دیگری به سخن خود قطع نکند. اگر سؤال از جماعتی کنند که او داخل آن جماعت بود، بر ایشان سبقت ننماید و اگر کسی به جواب مشغول شود او بر بهتر جوابی از آن قادر بود، صبر کند تا آن سخن، تمام شود، پس جواب خود بگوید بر وجهی که در متقدم طعن نکند. در محاوراتی که به حضور او میان دو کس رود، خوض ننماید و اگر از او پوشیده دارند، استراق سمع نکنند و تا او را با خود در آن مشارکت ندهند، مداخلت نکنند.

خواجه نصیرالدین توسی، اخلاق ناصری

### خودارزیابی:

۱. انسان به هنگام سخن گفتن دیگران به چه نکاتی باید توجه کند؟

۲. بیت زیر با کدام بخش درس ارتباط معنایی دارد؟

بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش ز یک گوهرند

۳. یک زندگی موفق دارای چه ویژگی‌هایی است؟

نکته زبانی:

### گروه فعلی (۱)

#### زمان حال (مضارع)

در جمله‌های زیر به فعل‌ها توجه کنید:

❖ او به آسمان می‌نگرد.

❖ من این نکته را می‌دانم.

این فعل‌ها به انجام کاری در زمان حال دلالت می‌کنند. به فعلی که بر انجام کار در زمان حال دلالت کند، «مضارع» می‌گویند. فعل‌های مضارع در زبان فارسی اقسامی دارد: «مضارع اخباری» و «مضارع التزامی».

فعل‌های «می‌نگرد» و «می‌دانم» مضارع اخباری‌اند؛ زیرا از انجام کاری در زمان حال خبر می‌دهند.

فعل مضارع اخباری در زبان فارسی دو نوع است:

الف- بی‌نشانه: آن است که پیشوند «می» ندارد مانند: روم، گویم، است، باشد.

ب- باننشانه: آن است که پیشوند «می» دارد مانند: می‌روم، می‌گویم.

اکنون به فعل‌های زیر توجه کنید:

❖ باید برویم.

❖ شاید بمانیم.

این فعل‌ها نیز مضارع‌اند و انجام عملی را با شک و تردید بیان می‌کنند به این فعل‌ها «مضارع التزامی» گفته

می‌شود که با افزودن «ب» به اول مضارع اخباری بی‌نشانه، ساخته می‌شوند و گاهی «باید و شاید» در ابتدای آنها

آورده می‌شود.



مضارع التزامی	مضارع اخباری	مضارع بی نشانه (ساده)
ب + بن مضارع + شناسه	می + بن مضارع + شناسه	بن مضارع + شناسه
بروم	می‌روم	روم
بگویم	می‌گویم	گویم
-	-	است

### کار گروهی:

۱. درباره آداب معاشرت و اخلاق نیکو در زندگی اجتماعی بحث و گفت و گو کنید.

۲. درباره ابیات زیر و ارتباط آن با درس گفت و گو کنید.

حذر کن ز نادان ده مرده گوی چو دانا یکی گوی و پرورده گوی

بدانک ز باناست مردم بهرنج چون جشنخواهی سخنرا بسنج

کم گوی و به جز مصلحت خویش مگوی چیزی که نپرسند تو از پیش مگوی

دادند دو گوش و یک زبانت ز آغاز یعنی که دو بشنو و یکی پیش مگوی

خواجه نصیر طوسی، اخلاق ناصری

## آموزه املایی

گاهی یک واژه ممکن است دو شکل کوتاه شده داشته باشد. مانند کلمه ی «اگر» که به دو شکل «گر» و «آر» به کار می‌رود.

ای دل آر سیل فنا بنیاد هستی بر کند...

دربیا بان گر به شوق کعبه، خواهی زد قدم...

## نوشتن

۱. کلمات هم خانواده را دسته بندی کنید و در کنار هم بنویسید.

**تهمت، قناعت، تقدّم، طعن، متقدّم، قانع، طعنه، اتهام، وهم، اقناع، قدمت**

۲. فعل‌های مضارع را مشخص کنید و نوع آنها را بنویسید.

«خداوند به قدر نخ پیرزنان دوزنده باریک می‌شود و به قدر دل امیدواران گرم. قلب‌هایتان را از هر احساسی ناروایی بشوید و از ناجوانمردی بپرهیزید، چنین کنید تا ببینید خداوند چگونه بر سفره شما با کاسه ای خوراک و تکه ای نان می‌نشیند، در دگان شما کفه‌های ترازویتان را میزان می‌کند و در کوچه‌های خلوت شب با شما آواز می‌خواند.»

(خداوند از نگاه ملاصدرا، دو قدم تا لبخند)

۳. مفهوم کنایی عبارت مشخص شده را بنویسید.

«اگر سوال از جماعتی کنند که او داخل آن جماعت بود، بر ایشان سبقت ننماید.»

## حکایت

### راهِ مهتری

امیر خراسان را پرسیدند که تو فردی فقیر و بی چیز بودی و شغلی پست داشتی، به امیر خراسان چون افتادی؟

گفت: روزی دیوان «حنظله بادغیسی» همی خواندم، بدین دو بیت رسیدم:

مهتری گر به کام شیر در است شو خطر کن ز کام شیر بجوی

یا بزرگی و عز و نعمتوجاه یا چو مردانت مرگ رویاروی

داعیه‌ای در باطن من پدید آمد که به هیچ وجه در آن حالت که اندر بودم، راضی نتوانستم بود.

دارایی‌ام بفروختم و اسب خریدم و از وطن خویش رحلت کردم. به دولت صفاران پیوستم.

هر روز برشکوه و شوکت و لشکر من افزوده می‌گشت و اندک اندک کار من بالا گرفت و ترقی کرد تا جمله

خراسان را به فرمان خویش درآورم. اصل و سبب، این دو بیت بود.

چهار مقاله، نظامی عروضی

### حافظ، شاعر شیرین گفتار

حافظ شاعری یگانه است. در زبان فارسی، کسی تاکنون نتوانسته است نظیر عالمی را که او با نیروی کلمات آفریده است، بیافریند. این عالم شگفت انگیز چیست؟ دیوان او، چون قصری است که پنجره‌های رنگارنگ و نقش و نگارها و چراغ‌ها و غرفه‌ها و محراب‌هایش، آن را به صورت مکانی افسانه‌ای درآورده است. در این قصر بدیع، فلز با گل، آب با بلور، کاشی با گیاه و جواهر با عطر ترکیب شده است و از همه عجیب تر، هوایی است که در آن شناور است، وزشی سحرآمیز، جدی و بخورآگین که اشیاء را در بر می‌گیرد و به آنها طپش می‌بخشد.

حافظ بیش از هر شاعر دیگر بر ارزش و گوهر کلام واقف بوده است و کلمه به مفهوم آسمانی آن در نزد او تصور می‌شده است. وی را این اعتقاد حاصل بوده که اگر کلمه چنان که باید به کار برده شود از تأثیر معجزه برخوردار خواهد گشت. بزرگ‌ترین سرمشق حافظ در سخن سرایی قرآن بوده است. قرآن را از برداشته و آن را به چهارده روایت می‌خوانده است. آن همه غزلسرا که پیش از حافظ یا همراه او و یا پس از او آمده‌اند، هیچ یک نتوانسته‌اند بر اکسیری که او شناخته است، دست یابند. (محمد علی اسلامی ندوشن)

### پرتو امید

یوسف گم‌گشته باز آید به کنعان غم مخور	کلبه احزان شود روزی گلستان غم مخور
ای دل غمدیده <b>حالات</b> به شود دل بد مکن	وین سر شوریده باز آید به سامان غم مخور
دور گردون گر دو روزی بر مراد ما نگشت	دائماً یکسان نباشد حال دوران غم مخور
هان مشو نومید، چون واقف نه‌ای بر سرّ غیب	باشد اندر پرده بازی‌های پنهان غم مخور
ای دل ار سیل فنا بنیاد هستی بر کند	چون تو را <b>نوح‌ست</b> کشتیبان، ز طوفان غم مخور
دربابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم	سرزنش‌ها گر کند خار مُعیلان غم مخور
گرچه منزل بس <b>خطرناک‌ست</b> و مقصد بس بعید	هیچ راهی نیست کآن را نیست پایان غم مخور
حافظا! در گنج فقر و خلوت شب‌های تار	تا بود وردت دعا و درس قرآن غم مخور

## خودارزیابی:

۱. چه چیزی پذیرش سختی‌ها را برای حافظ، آسان کرده است؟
۲. چرا انسان نباید در رویارویی با مشکل نا امید شود؟
۳. انسان عاقل در برابر حوادث و مشکلات زندگی، چگونه باید رفتار کند؟

## نکته ادبی:

معمولا شاعران در پایان شعر، نام شعری خود را به کار می‌برند. به این نام «تخلص» می‌گویند و به بیت‌هایی که دارای تخلص است، **بیت تخلص** می‌گویند. تخلص به معنای خلاص شدن ورهایی یافتن است. گویی شاعر بانوشتن تخلص، از بند سخن آزاد می‌شود. تخلص مانند امضا و نشان است که در پایان شعر می‌آید.

مثلا اسم اصلی حافظ، شمس الدین محمد است و نام شهریار، محمدحسین بهجت تبریزی؛ ولی این دو شاعر در شعر خویش «حافظ» و «شهریار» تخلص کرده‌اند. نمونه‌های زیر بیت تخلص را نشان می‌دهد:

**حافظ** در کنج فقر و خلوت شب‌های تار      تابود وردت دعا و درس قرآن غم مخور

این سخن **پروین** نه از روی هواست      هر کجا نور است زانوار خداست

**سعدیا**، راست روان گوی سعادت بردند      راستی کن که به منزل نرسد کج رفتار

## کار گروهی:

۱. درباره پیام‌های این غزل، گفت و گو کنید.
۲. از دیوان حافظ، غزلی را انتخاب کنید و بخوانید و دلایل انتخاب آن را توضیح دهید.

۳. با مشورت و همفکری اعضای گروه، درباره کارهای مفیدی که می تواند برای نسل های آینده ماندگار باشد، گفت و گو کنید.

۴.

آموزه املائی

هنگام نوشتن متن املا لازم است که حرف های الفبای فارسی را درست و براساس آموزه های خط تحریری یا نسخ بنویسیم و از نوشتن این حرف ها به شکل های غیر معمول پرهیز کنیم.

نوشتن:

۱. زیر واژگانی که نشانه ی جمع دارند خط بکشید و مفرد هر یک را بنویسید.

**کنعان، گلستان، دودمان، احزان، دوران، کشتیان، مغلان، پایان، آزادگان**

۲. چند واژه بیابید که با کلمات مشخص شده هم قافیه باشند .

همای اوج سعادت به <u>دام</u> ما افتد	اگر تو را گذری بر <u>مقام</u> ما افتد
به ناامیدی از این در مرو بزن <u>فالی</u>	بود که <u>قـرعه</u> دولت به <u>نام</u> ما افتد
ز خاک کوی تو هر گه که دم زند حافظ	نسیم گلشن جان در <u>مشام</u> ما افتد

(حافظ)

۳. بیت زیر با کدام یک از بیت های درس ارتباط معنایی دارد؟

از توکل می توان آمد سلامت بر کنار کشتی ما را خدا از ناخدا دارد نگاه (صائب تبریزی)

### دوستی با ابلهان

روزی و روزگاری در زمان‌های خیلی قدیم، جوانی زورمند در بیابان می‌رفت که ناگاه، صدای وحشتناکی شنید. پیش‌تر که رفت، خرسی را دید درچنگ ازدهایی بزرگ گرفتار آمده است. دلش بر حالِ خرسی بی‌چاره سوخت. شمشیر از نیام برکشید و با یک ضربتِ سخت، ازدها را به هلاکت رسانید.

خرس هم از ازدها چون وارheid و آن گرم، زان مردِ مردانه بدید  
چون سگِ اصحابِ کُهِفِ آن خرسِ زار شد ملازم، در پی آن بردبار

القصه، جوان زورمند، به هر جا می‌رفت، خرس نیز در پی‌اش روان بود. کم‌کم مهرِ خرس بر دلِ مرد جوان نشست و با خرس پیوند دوستی بست. روزی از روزها، در بیابان می‌رفت و خرس نیز چون همیشه در پی‌اش بود. مردی آمد و از کنار آنها گذشت. او از دیدن مرد جوان و آن خرس، به حیرت افتاد. بازگشت و پرسید: «ای مرد جوان، حکایت چیست؟ من تاکنون انسانی را با خرسی، همراه ندیده بودم!» مرد جوان، لبخندی زد و...

قصه واگفت و حدیث ازدها گفت: «برخرسی مننه دل، ابلها

دوستی ابله، بتر از دشمنی ست او به هر حيله که دانی، راندنی ست!»

جوان با تعجب پرسید: «منظورت چیست؟ مگر دوستی با یک خرس، چه عیبی دارد؟ به دوستی من با خرس حسادت می‌ورزی؟»

این حسودی من از مهرش، به است  
خرس را مگزین مهمل، همجنس را  
ترک او کن، تا منت باشم حریف

گفت: مهر ابلهان، عشوه ده است  
هی بیا با من، بران این خرس را  
من کم از خرسی نباشم، ای شریف

مرد رهگذر هر چه گفت و گفت، اندرزهایش در گوش مرد جوان فرو نرفت که نرفت. او پنداشت که مرد رهگذر بر دوستی اش با خرس، حسد می ورزد. پس با خشم بر سرِ مرد رهگذر فریاد زد که: «برو ای مرد! دست از سرِ ما بردار. دوستی من و این خرس مهربان و وفادار چه ربطی به تو دارد؟ چرا بر دوستی ما حسد می ورزی؟ برو و راحتان بگذار».

مرد رهگذر به راه افتاد. کمی که رفت، برگشت.

باز گفتش: «من عدو تو نیام لطف باشد، گر بیایی در پی ام»

مرد جوان حرفِ مردِ رهگذر را نشنیده گرفت. مرد رهگذر وقتی دید که پند و اندرزهایش در دلِ سنگِ آن جوان زورمند کارگر نیست، راهش را کشید و رفت، در حالی که می دانست به زودی آن جوان به بلایی گرفتار خواهد شد.

مرد جوان و خرس وفادار، زمانی دراز با هم زیستند. هر روزی که می گذشت، پیوند دوستی آنها محکم تر از پیش می شد. روزی از روزها، جوان در جنگلی کار می کرد. درختها را با تبر می برید و بر زمین می افکند. ساعتی چند که کار کرد، خسته شد و خواب بر او چیره شد. روی زمین دراز کشید، پلکهایش را بست و به خوابی شیرین و سنگین فرو رفت. خرس که دید دوستش خوابیده است، بالای سر او رفت و در کنارش نشست. ناگاه مگسی از هوا آمد و بر پیشانی جوان نشست. خرس دست پیش برد و مگس را راند. مگس دست بردار نبود، دوباره وزوزکنان نزدیک شد و بر پیشانی جوان نشست. خرس دوباره مگس را راند. مگس این بار آمد و بر نوکِ بینی جوان نشست. خرس از دست مگس خشمگین شد. در دل گفت: «ای مگسِ بدجنس و سمج! دوستِ مهربانِ مرا می آزاری؟! حالا چنان درسی به تو بدهم که پرواز کردن را از یاد ببری».

خشمگین شد با مگس خرس و برفت  
سنگ آورد و مگس را دید باز  
برگرفت از کوه، سنگی سخت زفت  
بر رُخ خفته گرفته جای ساز



بر مگس، تا آن مگس واپس خزد

بر گرفت آن آسیا سنگ و بزد

آری، خرس نادان، سنگ بزرگ را بر صورت دوستِ مهربانش فرو کوبید به گمان آن که با این کار فقط مگس را خواهد کشت لیکن...

سنگ، روی خفته را خشخاش کرد	این مثل بر جمله عالم فاش کرد:
مهر ابله، مهر خرس آمد یقین	کین او مهر است و مهر اوست کین»
عهد اوسست است و ویران و ضعیف	گفت او زفت و وفای او نحیف
گر خورد سوگند هم، باور مکن	بشکند سوگند، مرد کژ سخن
چون که بی سوگند، پیمان بشکند	گر خورد سوگند، هم آن بشکند

روزگاران سپری شد؛ اما این حکایت، سینه به سینه در میان نسل‌ها بر زبان‌ها روان شد و این مثل بر خاطره‌ها نقش بست که:

«مهر ابله، مهر خرس آمد یقین

کین او مهر است و مهر اوست کین»

مثنوی معنوی، دفتر دوم، بازنویسی جعفر ابراهیمی (شاهد)، با تغییر

فرستی برای اندیشیدن

۱. دوستی با ابلهان چه پیامدهایی برای ما دارد؟
۲. توجه به پند و اندرز افراد با تجربه و نیک خواه، چه تاثیری در موفقیت انسان دارد؟

فصل چهارم: نام ها و یادها

## راز موفقیت

کوچه‌ها و میدان‌های خاکی شهر توس، هر روز جایگاه کودکانی بود که گرد هم می‌آمدند و چند ساعتی به بازی و شادی و خنده‌های کودکانه سپری می‌کردند.

در این میان، نصیرالدین، با دیگران تفاوت داشت. او هر روز لوح و کتاب در زیر بغل می‌نهاد و به جای دویدن، آرام از کوچه‌ها می‌گذشت و خود را به محضر درس استاد می‌رساند. بازی او مطالعه و تحقیق، فریادهای کودکانه‌اش، بحث و مناظره با دیگر شاگردان و خنده‌اش هنگامی بود که مسئله‌ای را حل می‌کرد و پاسخ دلخواه را می‌یافت. پیوسته در اندیشهٔ جهان و آن چه در اطرافش می‌گذشت، بود. در مغز کوچک او، بس پرسش‌های شگفت و بزرگ نهفته بود. چهار دیواری محضر استاد حاسب، جایگاهی بود که پرسش‌های او هر روز در آن می‌پیچید و به گوش استاد و شاگردانش می‌رسید و همه را شگفت‌زده می‌کرد. هیچ چیز مانند درس و بحث به روح ناآرام او آرامش نمی‌داد.

روزها می‌گذشت و هر روز، درخت وجود نصیرالدین پربارتر می‌شد. اما هرچه بیشتر می‌آموخت، عشق و علاقه‌اش به دانش اندوختن نیز بیشتر می‌شد. به تشنه‌ای می‌مانست که ساعت‌ها در بیابانی خشک و زیر نور خورشید فروزان می‌ماند و سپس به آب می‌رسد؛ ولی هرچه از آن می‌نوشد، تشنه‌تر می‌شود.

همهٔ آنانی که نصیرالدین را می‌شناختند و با او هم درس بودند، هر جا که سخن از هوش و فراست و زیرکی به میان می‌آمد، یک صدا نام او را بر زبان می‌راندند. همگی بر این باور بودند که درسی را که آنان یک ساله به پایان می‌رسانند، نصیرالدین در یک ماه فرا می‌گیرد. در محضر استاد حاسب و در محضر استاد حمزه، آن هنگام که نصیرالدین حاضر بود، روی سخن استادان با او بود؛ زیرا تنها نصیرالدین بود که پاسخ همهٔ پرسش‌های آنان را

می‌دانست. روزی در محضر استاد حمزه، یکی از شاگردانی که در کنار نصیرالدین نشسته بود، گفت: «من نام تو را کوه آهن نهاده‌ام».

نصیرالدین پرسید: «چرا چنین می‌گویی؟»

شاگرد گفت: «زیرا تو خستگی نمی‌شناسی. با این که دوازده سال بیشتر نداری و نیمی از روز را در محضر استاد حاسب و نیمی دیگر را، چون من، در محضر استاد حمزه می‌گذرانی، هیچ‌گاه در رخسار تو آثار خستگی نمی‌بینم؛ اما من که هجده سال دارم و از تو قوی‌ترم و تنها نیمی از روز را در محضر استاد حمزه شرکت می‌جویم، در پایان روز خسته می‌شوم».

نصیرالدین پس از شنیدن این سخن خندید و گفت: «پس این نیز بدان که من در کنار پدرم می‌نشینم و درباره‌ی درس‌هایی که در روز خوانده‌ام، با او بحث و گفت‌وگو می‌کنم. علاوه بر آن، شب‌ها - آن‌گاه که شهر توس در آرامش فرو رفته و همه بی‌صدا خوابیده‌اند - ساعاتی کنار باغچه‌ی خانه‌مان می‌ایستم و سرگرم اندیشه می‌شوم. به آسمان، ستاره‌های نقره فام و ماه، که چون ظرفی سیمگون می‌درخشد می‌نگرم و غرق اندیشه می‌شوم.

جوان پرسید: «برای چه به ماه و ستارگان می‌اندیشی؟»

نصیرالدین پاسخ داد: «برای این که بدانم آنان چیستند و در این فضای بی‌کران چگونه شناورند و این، تنها یکی از اندیشه‌های من درباره‌ی آنهاست. من از دیدن ماه و ستارگان و آسمان بی‌کران، درس‌های خداشناسی و بسیاری از مسایل گوناگون دیگر را می‌آموزم».

- «شگفتا! و با این همه، باز هم روزها هشیارتر و بیدارتر از من و دیگران، درس را فرا می‌گیری. بگو بدانم راز

موفقیت تو چیست و چرا خستگی نمی‌شناسی؟»

- «تنها یک چیز و آن نیز این است که تو می‌خواهی بخوانی و من می‌خواهم بدانم».

- «پس به همین سبب است که بسیار می‌خوانی و آن چه استادان در سینه دارند از آنان مشتاقانه می‌آموزی و در گنجینه وجود خود می‌نهی».

## آخرین پرسش

پیرمردی که سال‌های عمرش به هفتاد و هفت رسیده بود، در بستر بیماری، واپسین لحظات زندگی را می‌گذرانید. در تن رنجورش رمقی باقی نمانده بود و شمع وجودش به خاموشی می‌گرایید. بستگانش با چشمانی اشکبار نگران حال وی بودند. آنگاه که نفس او به شماره افتاده بود، دوستی فقیه و دانشمند بر بالین وی حاضر آمد و با اندوهی بسیار، دست نوازش بر سر و رویش کشید.

مرد بیمار با کلماتی مقطّع از دوست دانشمندش تمنا کرد که یکی از مسائل علمی را که زمانی با وی در میان گذاشته بود باز گوید. فقیه گفت: ای دوست گرامی، اکنون در چنین حالت ضعف و بیماری چه جای این پرسش است؟ بیمار با تعرض پاسخ داد: «ای مرد، کدامیک از این دو امر بهتر: این که مسئله بدانم و بمیرم یا نادانسته و جاهل درگذرم؟»

مرد فقیه مسئله را بازگفت و سپس از جای برخاست و دوست بیمار را ترک کرد؛ هنوز چند قدمی دور نشده بود که شیون از خانه بیمار برخاست؛ بیمار پاسخ خویش را یافت و آرام و خندان دیده از جهان فرو بست. او دانشمند بلند آوازه ایرانی، ابوریحان بیرونی در قرن پنجم هجری است. این شیوه شوق به علم جویی و یادگیری، همان سفارش پیامبر بزرگوار اسلام (ص) است که «أَطْلُبُ الْعِلْمَ مِنَ الْمَهْدِ إِلَى اللَّحْدِ» (ز گهواره تا گور دانش بجوی).

## خودارزیابی:

۱. چرا هم کلاسی خواجه نصیر به او لقب کوه آهن داد؟
۲. چرا ابوریحان بیرونی در آخرین لحظات عمر خود اصرار داشت مطالب جدیدی بیاموزد.
۳. راز موفقیت دانشمندان بزرگ چیست؟

## نکته زبانی:

### گروه فعلی (۲)

### فعل گذشته (ماضی)

به جمله‌های زیر توجه کنید:

❖ نصیرالدین گفت.

❖ نصیرالدین می‌گفت.

در این دو جمله «گفت و می‌گفت» فعل هستند. زمان انجام این فعل‌ها گذشته است. به فعل‌هایی که در

زمان گذشته انجام شده‌اند، فعل «ماضی» گفته می‌شود. فعل ماضی اقسامی دارد:

۱	ماضی ساده (مطلق)
۲	ماضی نقلی
۳	ماضی استمراری

۴	ماضی جاری
۵	ماضی بعید
۶	ماضی التزامی

در این درس با دو نوع نخست آشنا می‌شویم.

### فعل ماضی ساده (مطلق):

فعل ماضی ساده (مطلق) آن است که در گذشته انجام شده است و نشانه‌ای ندارد. مانند:

- نصیرالدین‌خندیدو گفت...
- تندیس خواجه نصیر را در خیابان دیدم.
- علی به مسافرت رفت.

### فعل ماضی نقلی:

به جمله‌های زیر توجه کنید:

- دوستانم در مدرسه مانده‌اند.
- دانش‌آموزان غذایشان را آورده‌اند.

فعل‌های «مانده‌اند» و «آورده‌اند» ماضی نقلی‌اند. فعلی که در گذشته انجام گرفته و اثر آن تا کنون باقی

است، ماضی نقلی خوانده می‌شود. فعل ماضی نقلی این گونه ساخته می‌شود:

## ساخت فعل ماضی نقلی

بن ماضی + ه + شناسه

دیده ایم	دیده ام
دیده اید	دیده ای
دیده اند	دیده است

کار گروهی:

۱. خود را به جای خواجه نصیرالدین توسی بگذارید و از زبان او علت های موفقیتش را بیان کنید.
۲. داستان ابوریحان بیرونی را به صورت نمایش در کلاس اجرا کنید.
۳. درباره نام مدرسه یا کوچه و خیابان خود گفت و گو کنید.



## آموزه‌های املائی

کلمه‌هایی مانند (طوس، توس)، (طهران، تهران)، (بلیط، بلیت) و... دواملائی هستند و هر دو شکل این کلمه‌ها درست است؛ اما از آنجا که این کلمه‌ها فارسی هستند، شایسته است به شکل توس، تهران، بلیت و... به کار روند.

## نوشتن:

۱. رابطه کلمات زیر را بنویسید.

.....	فراست، زیرکی	.....	محضر، حاضر
.....	نا آرامی، آرامش	.....	فروزان، بی فروغ
.....	بحث، مناظره	.....	غرق، اغراق

۲. در جمله‌های زیر فعل‌های ماضی ساده و نقلی را مشخص کنید.

الف) نصیر الدین خندید و گفت: من در کنار پدرم می‌نشینم و درس‌هایی را که در روز فرا گرفته‌ام، با او بحث

و گفت و گو می‌کنم.

ب) آن‌گاه که شهر توس در آرامش فرو رفته است و همه بی صدا خوابیده‌اند، به آسمان می‌نگرم.

۳. جمله زیر با کدام قسمت درس ارتباط معنایی بیشتری دارد؟

«انسان بلند همتا پایه‌ای بلند به دست نیاورد، از پای طلب‌نشیند». (کلیله و دمنه)

۴. آرایه‌های هر عبارت را مشخص کنید.

الف) هر روز درخت وجود نصیر الدین، پر بار تر می‌شد.

ب) به ماه که چون ظرفی سیمگون می‌درخشد، می‌نگرم.

پایان  
فایل استاد  
اولیه

قصه تکرار آرش

جنگ، جنگی نابرابر بود

جنگ، جنگی فوق باور بود

کیسه‌های خاکی و خونی

خط مرز پیراجدایی کرد

دشمن بدعهد بی انصاف

باهجوم بی امان خود

مرزها را جابه‌جایی کرد

از میان آتش و باروت

می‌وزید از هر طرف، هر جا

تیرهای وحشیوسرکش

موشکوخمپارهوترکش

آن طرف، نصف جهان با تانک‌های آتشین در راه

این طرف، ایرانیان تنها

این طرف تنها سلاح جنگ، ایمان بود

خانه‌های خاک و خون خورده

مه دشیران ودلیران بود

شهر خونین، شهر خرمشهر

درغروب آفتاب خویش

چشم درچشم افق می دوخت

دردهان تانکها می سوخت

شهر، شیرمردان را صدا می زد:

آی! ای مردان نام آور

ای همیشه نامتان پیروز

بی گمان امروز

فصلی از تکرار تاریخ است

گر بماند دشمن، ازهرسو

خانهها مان تنگ خواهد شد

نام مان د ردفتر تاریخ

کوچک و کم رنگ خواهد شد.

\*\*\*

خون میان سنگر آزادگان جوشید

مثل یک موج خروشان شد

کودکی ازدامن این موج بیرون جست

از کمند آرزوها رست

چشم اودر چشم دشمن بود

دست اودر دست نارنجک

\*\*\*

جنگ جنگی نابرابر بود

جنگ جنگی فوق باور بود

کودک تنها، به روی خاکریز آمد

صدهزاران چشم، قاب عکس کودک شد

خط دشمن، گیج و سرگردان

چشم‌ها از این و آن پرسان:

«کیست این کودک؟»

اوجه می‌خواهد از این میدان؟!

صحنهٔ جانبازی است اینجا؟!

یا زمین بازی است اینجا؟!

دشمنان کوردل، اما

دردش خورشید ایمان را نمی‌دیدند

تیغ آتش خیز دستان را نمی‌دیدند

درنگاهش خشم و آتش را نمی‌دیدند

برگمانش تیرآرش را نمی‌دیدند

دررگش خون «سیاوش» را نمی‌دیدند

کودک ما بغض خود را خورد  
چشم درچشمان دشمن کرد  
باصدایی صاف وروشن گفت:

«آیادشمن!

من حسین کوچک ایران زمینم  
یک تنه با تانکها تاندر کمینم  
مثل کوهی آهنین هستم».

\*\*\*

ناگهان تکبیر، پر وا کرد  
درمیان آتش وباروت غوغا کرد  
کودکی از جنس نارنجک  
دردهان تانکها افتاد...  
لحظه‌ای دیگر  
ازتمام تانکها، تنها  
تلی ازخاکستر خاموش  
ماند روی دستهای دشت  
آسمان ازشوق، دف می‌زد  
شط خرمشهر، کف می‌زد  
شهر یکباره به خویش آمد

چشم اشک‌آلوده را وا کرد

برفراز گنبدی زیبا

در سه رنگ جاودان ما

قصهٔ تکرار آرش را،

باز هم خواند و تماشا کرد.

محمد دهریزی، کودکی از جنس نارنجک، با کاهش و اندکی تغییر

### خودارزیابی:

۱. کدام قسمت از درس، اشاره به شهید «حسین فهمیده» دارد؟
۲. دربارهٔ این سطر شعر «آن طرف نصف جهان، با تانک‌های آتشین در راه» توضیح دهید.
۳. به نظر شما امروزه چگونه می‌توان به ایران عزیز و بزرگ خدمت کرد؟

### نکتهٔ ادبی

به شعر زیر توجه کنید:

برکمانش تیر **آرش** را نمی‌دیدند

دررگش خون **سیاوش** را نمی‌دیدند

این شعر ما رابه یاد داستان‌های **آرش کمانگیر** و **سیاوش** می‌اندازد.

گاهی شاعر یا نویسنده برای زیباتر ساختن سخن و تأثیرگذاری بیشتر آن، به طور مستقیم و غیر مستقیم از آیات، روایات، احادیث، داستان‌ها و رویدادهای مهم تاریخی و... استفاده می‌کند. به این شیوه بهره‌گیری از کلام، «**تلمیح**» می‌گویند. تلمیح به معنی باگوشه چشم اشاره کردن است.

به نمونه‌های دیگر از تلمیح توجه کنید.

«یوسف گم‌گشته باز آید به کنعان غم‌مخور»      کلبه احزان شود روزی گلستان غم‌مخور» حافظ

«چنین گفت پیغمبر راست گوی»      ز گهواره تا گور دانش بجوی» فردوسی

### کار گروهی:

۱. شباهت حسین فهمیده و آرش کمان‌گیر در چیست؟ گفت و گو کنید.

۲. به کمک اعضای گروه، متن درس را به صورت نقالی، در کلاس اجرا کنید.

۳. درباره ویژگی‌های حماسی این شعر گفت و گو کنید.



## آموزه املایی

برخی از کلمه‌ها وقتی همراه «کسره اضافه»، «ی» یا «او» می‌آیند تشدیددار خوانده می‌شوند. مانند: سِر، حَق، خاص، خَط، بَر.

مانند: صد هزاران چشم قاب عکس کودک شد / خطّ دشمن گیج و سرگردان  
آسمان از شوق، دف می‌زد / شطّ خرّمشهر، کف می‌زد

## نوشتن:

۱. واژه مناسب را در جای خالی قرار دهید.  
(الف) ناگهان تکبیر پر واکرد / در میان آتش و باروت..... کرد (غوغا، غوقا)  
(ب) این طرف تنها..... جنگ ایمان بود. (صلاح، سلاح)  
۲. در ابیات زیر آرایه‌های ادبی را مشخص کنید.  
(الف) یوسف گم گشته باز آید به کنعان غم مخور کلبه احزان شود روزی گلستان غم مخور (حافظ)  
(ب) چون سگ اصحاب کهف آن خرس زار شد ملازم در پی آن بردبار (مولوی)  
(پ) پسر نوح با بدان بنشستخاندان نبوتش گم شد (سعدی)  
۳. درک و دریافت خود را از عبارت زیر بنویسید.  
«...شهر خونین / شهر خرّمشهر / در غروب آفتاب خویش / چشم در چشم افق می‌دوخت / در دهان  
تانک‌ها می‌سوخت ...».

### چشمه زاینده

حکیمی پسران را پند همی داد که جانان پدر، هنر آموزید که ملک و دولت دنیا اعتماد را نشاید و سیم و زر در سفر بر محل خطرست، یا دزد به یک بار ببرد یا خواجه به تفاریق بخورد؛ اما هنر چشمه زاینده است و دولت پاینده و گر هنرمند از دولت بیفتد غم نباشد که هنر در نفس خود دولتست. هنرمند هر کجا که رود قدر بیند و در صدر نشیند و بی هنر لقمه چیند و سختی بیند.

سعدی، گلستان

## زن پارسا

رابعه عدویه از زنان عارف، پرهیزگار و بزرگ است که در عبادت و نیکوکاری مشهور است. وی در بصره متولد شد و در سال ۱۳۵ قمری در بیت‌المقدس درگذشت. از او سخنان شیرین و آموزنده‌ای به جای مانده است. گوشه‌ای از زندگی او را از زبان عطار نیشابوری در تذکره‌الاولیاء می‌خوانیم:

نقل است که آن شب که رابعه در وجود آمد، در خانه پدرش چندان جامه نبود که او را در آن بپوشاند و چراغ نبود و پدر او را سه دختر بود. رابعه چهارم بود؛ از آن، رابعه گویند. پس عیال با او گفت: «به فلان همسایه رو و چراغی روغن بخواه». و پدر رابعه عهد کرده بود که از مخلوق هیچ نخواهد. برخاست و به در خانه آن همسایه رفت و باز آمد و گفت: «خفته‌اند». پس دل تنگ بخت و پیغمبر [را] - علیه الصلوة والسلام - به خواب دید. گفت: «غمگین مباش، که این دختر سیده‌ای است که هفتاد هزار [از] امت من در شفاعت او خواهند بود».

چون رابعه بزرگ شد، پدر و مادرش بمردند و در بصره قحطی عظیم پیدا شد و خواهران متفرق شدند و رابعه به دست ظالمی افتاد. او را به چند درم بفروخت. آن خواجه او را به رنج و مشقت، کار می‌فرمود. روزی [در راه] از نامحرمی بگریخت. بیفتاد و دستش بشکست. روی بر خاک نهاد و گفت: «الهی! غریبم و بی‌مادر و پدر و اسیرم و دست شکسته. مرا از این همه هیچ غم نیست، آلا رضای تو می‌باید تا بدانم که راضی هستی یا نه؟». آوازی شنید که «غم مخور، فردا جاهیت خواهد بود چنان که مقربان آسمان به تو نازند». پس رابعه به خانه رفت و دایم روزه داشتی و همه شب نماز کردی و تا روز بر پای بودی. شبی خواجه از خواب درآمد. آوازی شنید. نگاه کرد، رابعه را دید در سجده، که می‌گفت: «الهی! تو می‌دانی که هوای دل من در موافقت فرمان توست و روشنایی چشم من در خدمت درگاه تو. اگر کار به دست من استی، یک ساعت از خدمت نیاسودمی. اما تو مرا زیر دست مخلوق کرده‌ای. به خدمت تو، از آن دیر می‌آیم».

شبی دزدی درآمدو چادرش برداشت. خواست تا ببرد، راه ندید. چادر بر جای نهاد. بعد از آن، راه باز یافت. دگر بار چادر برداشت و راه باز ندید، هم چنین تا هفت نوبت. از گوشه صومعه آواز درآمد که: ای مرد! خود را رنجه مدار که اوچند سال است تا به ما دل سپرده است. ابلیس زهره ندارد که گرد او گردد. دزد را کی زهره آن بود که گرد چادر او گردد؟ تو خود را مرنجان ای طرّا! که اگر یک دوست خفته است، دوست دیگر بیدار است.

عطار نیشابوری، تذکره الاولیاء

خودارزیابی:

۱. چرا پدر رابعه شب تولد او دلتنگ خوابید؟
۲. چه عنوان های دیگری می توان برای این درس انتخاب کرد؟
۳. مهم ترین ویژگی های اخلاقی رابعه چه بود؟
۴. ....

## نکته زبانی:

### گروه فعلی ۳

#### فعل ماضی استمراری:

به فعلی که در گذشته به تکرار و استمرار انجام می شده است، ماضی «استمراری» گویند. این فعل با افزودن پیشوند «می» به اول فعل ماضی ساده (مطلق) ساخته می شود. مانند:

❖ روزهای گذشت و او هر چه بیشتر می آموخت، علاقه اش به دانش اندوزی بیشتر می شد.

❖ پدرم بیشتر به مسافرت می رفت و هدیه های فراوانی می آورد.

#### ساخت فعل ماضی استمراری

می + ماضی ساده (بن ماضی + شناسه)

(ماضی استمراری)	می + رفت ← می رفت
(ماضی استمراری)	می + گرفت ← می گرفت
(ماضی استمراری)	می + گذشت ← می گذشت

## ماضی مستمر:

به جمله‌های زیر توجه کنید:

- **داشتم می‌آمدم** که حسن آمد.
  - دوستم **داشت می‌رفت** که ناگهان لغزید.
- در جمله‌های بالا «داشتم می‌آمدم» و «داشت می‌رفت» فعل ماضی جاری (مستمر) هستند. فعلی که به انجام عملی در گذشته به همراه کاری دیگر روی می‌دهد، فعل **ماضی «جاری»** نام دارد. هرگاه فعل‌های کمکی «داشتم، داشتی، داشت، داشتیم، داشتید، داشتند» را به اول ماضی استمراری بیفزاییم، فعل ماضی جاری (مستمر) ساخته می‌شود.

ماضی ساده	ماضی استمراری	ماضی جاری
بن ماضی + شناسه	می + بن ماضی + شناسه	داشت + شناسه + بن ماضی + شناسه
خندیدیم	می خندیدیم	داشتیم می خندیدیم
آموختم	می آموختم	داشتم می آموختم

## **کار گروهی:**

۱. درباره نمونه‌هایی از فداکاری زنان ایرانی در انقلاب اسلامی و دفاع مقدس، گفت و گو کنید.
۲. درباره پیام جمله زیر را گفت و گو کنید.  
«فردا جاهیت خواهد بود، چنان که مقربان آسمان به تو نازند»
۳. درباره زنان بزرگ شاهنامه تحقیق کنید.

آموزه املایی

به شکل کلمه‌های زیر توجه کنید:

جایز به جای جائز

شرایط به جای شرائط

دایم به جای دائم

اوایل به جای اوائل

همان طور که می‌بینید بهتر است در کلمه‌هایی مانند واژگان بالا همزهٔ پس از الف به صورت «ی» نوشته شود.  
مانند: رابعه **دایم** روزه داشتی.

**نوشتن:**

۱. هر یک از واژگان با کدام نشانه جمع بسته می‌شوند.

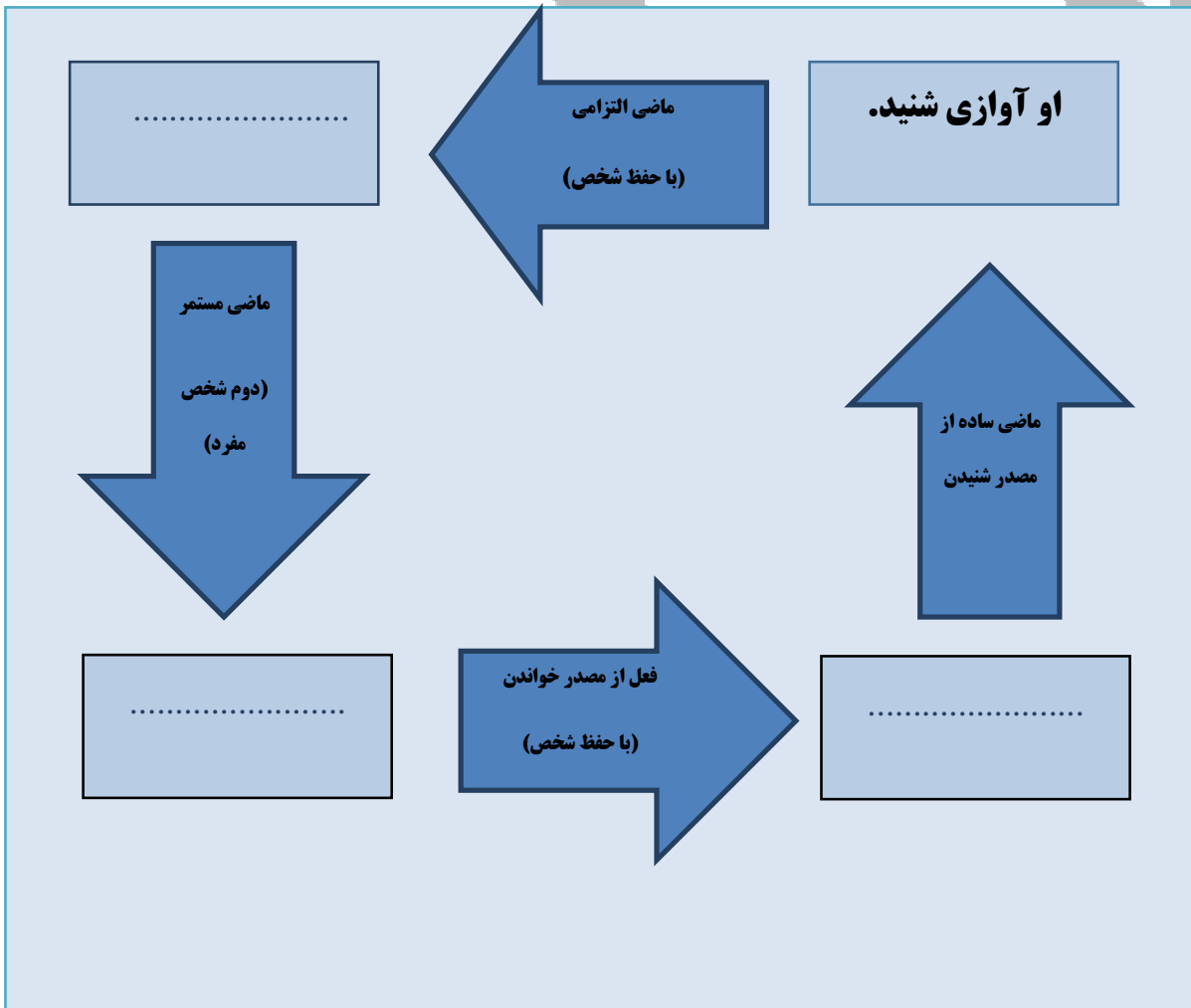
ان	ات	ها	نشانه جمع واژه
			مخلوق
			طرّار
			خدمت
			ظالم
			نظر
			غریب

۲. مفهوم واژه «دوست» را در هر یک از جمله‌های زیر بنویسید.  
 «اگر یک دوست خفته است، دوست دیگر بیدار است.»

۳. عبارت زیر چند جمله است؟  
 «گفت: الهی! غریبم و بی مادر و پدر و اسیرم و دست شکسته»

بررسی شود گفت / الهی / غریبم / بی مادر و پدر / اسیرم / دست شکسته /

۴. جاهای خالی را با کلمات مناسب پر کنید.





نام نیکو

بس بگردید و بگردد روزگار  
دل به دنیا درنبندد هوشیار  
ای که دستت می‌رسد کاری بکن  
پیش از آن کز تو نیاید هیچ کار  
نام نیک رفتگان ضایع مکن  
تا بماند نام نیکت پایدار  
صورت زیبای ظاهر هیچ نیست  
ای برادر سیرت زیبا بیار  
از درون خستگان اندیشه کن  
وز دعای مردم پرهیزگار  
با بدان بد باش و با نیکان نکو  
جای گل، گل باش و جای خار، خار

گزیده ای از یک قصیده سعدی

## فصل پنجم:

# اسلام و انقلاب اسلامی

### پیام آور رحمت

اسلام، دینی جهانی است و حضرت محمد (ص)، پیام آور رحمت و سعادت برای جهانیان است. سخنان سرشار از حکمت پیامبر بزرگوار اسلام، مرز جغرافیایی و رنگ روزگار ویژه‌ای ندارد. طنین دلنشین کلام آن، فراتر از جغرافیای فرهنگی تاریخ بشری است و جان‌های پاک، پیوسته مشتاق شنیدن آن هستند.

پیام پیامبر(ص)، گنجینه و آبشخوری است که انسانیت، همواره برای تازگی و شکوفایی و شکوهمندی خود بدان نیازمند است.

در این درس، بخشی از سفارش پیغامبر اعظم (ص) به «ابوذر» رامی‌خوانیم:

ای ابوذر، خداوند متعال به سیمای ظاهر و دارایی‌ها و گفته‌هایتان نمی‌نگرد؛ بلکه به دل‌ها و کردارتان می‌نگرد.

ای ابوذر، پنج چیز را پیش از پنج چیز، غنیمت شمار:

جوانیات را پیش از فرا رسیدن پیری، تندرستی‌ات را پیش از بیماری، بی‌نیازی‌ات را پیش از نیازمندی، آسایشت را پیش از گرفتاری‌و زندگی‌ات را پیش از مرگ.

ای ابوذر، اگر درباره چیزی که به آن علم نداری از تو پرسیده شود، بگو نمی‌دانم تا از پیامدهای ناگوار آن در امان بمانی.

ای ابوذر، سخنان بیهوده بر زبان میاور و به اندازه نیاز، سخن بگو. گشاده‌روی و خندان باش که خدای تعالی، گشاده‌روی و آسان‌گیر را دوست دارد.

ای ابوذر، هم‌نشین نیک بهتر از تنهایی است و تنهایی، بهتر از هم‌نشین بد است.

ای ابودر، مبدا با برادر مسلمان قهر کنی؛ زیرا کردار شایسته در هنگام قهر، به درگاه پروردگار پذیرفته نمی‌شود.

- مثل مؤمنان، جمله‌چون یک تن است؛ چون یک اندام را رنجی رسد، همه اندام‌ها آگاهی‌یابند و رنجور شوند.

- مؤمن برای رهایی از گناه و نافرمانی، بیش از گنجشک در قفس، تلاش می‌کند.

پیام پیامبر، مجموعه نامه‌ها، خطبه‌ها، وصایا و سخنان حضرت محمد (ص)

### خودارزیابی

۱- ابیات زیر از سعدی با کدام قسمت درس ارتباط دارد؟

بنی آدم اعضای یک پیکرند که در آفرینش ز یک گوهرند

چو عضوی به درد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار

تو کز محنت دیگرانی غمی نشاید که نامت نهند آدمی

۲- منظور از این سخن «برادر خویش را نصرت کن اگر ظالم بود یا مظلوم»، چیست؟

۳- به نظر شما جذاب‌ترین قسمت متن، کدام؟ چرا؟

۴- .....

گروه فعلی ۴

فعل ماضی بعید:

به فعلی که در گذشته دور انجام گرفته است، فعل ماضی «بعید» گفته می‌شود.

▪ احمد این داستان را قبلاً خوانده بود.

▪ آنها با خانواده‌ی خود به مسافرت رفته بودند.

در جمله‌های فوق «خوانده بود، رفته بودند» فعل ماضی بعید هستند.

فعل ماضی بعید، این گونه ساخته می‌شود:

ساخت فعل ماضی بعید

بن ماضی + ه + فعل کمکی بود + شناسه

خوانده بودیم	خوانده بودم
خوانده بودید	خوانده بودی
خوانده بودند	خوانده بود

به جمله‌های زیر توجه کنید:

- شاید احمد از مسافرت برگشته باشد.
  - آرزو می‌کنم که او این موضوع را فهمیده باشد.
- در جمله‌های بالا «برگشته باشد» و «فهمیده باشد» فعل ماضی التزامی هستند.
- به فعلی که در گذشته با شک و تردید و آرزو انجام شده باشد، فعل ماضی «التزامی» گفته می‌شود. فعل‌ماضی التزامی این گونه ساخته می‌شود:

ساخت فعل ماضی التزامی	
بن ماضی + ه + فعل کمکی باش + شناسه	
رفته باشیم	رفته باشم
رفته باشید	رفته باشی
رفته باشند	رفته باشد

## کار گروهی

- ۱- از رفتارهای پسندیده که در این درس خوانده اید، کدام رفتارها در مدرسه، کاربرد بیشتری دارد؟
- ۲- هر گروه برای یکی از موضوع‌های رفتاری درس، داستان، خاطره یا حکایتی مناسب به کلاس عرضه نمایید.

## آموزه املایی

پیشوند «بی» همیشه جدا از کلمهٔ پس از خود نوشته می شود؛ مگر در املاهای برخی از واژه‌ها که مناسب است آنها را به خاطر بسپاریم؛ مانند: بیهوده، بیچاره و بینوا.

## نوشتن:

۱- مترادف واژه‌های زیر را در متن درس بیابید و بنویسید.

«خوشبختی، آواز، بهره بردن، چهره، بلند مرتبه، دانش، آرزومند».

۲- مانند نمونه جدول زیر را کامل کنید.

مصدر	ماضی ساده	ماضی استمراری	ماضی مستمر	ماضی بعید	ماضی التزامی	آینده
	اول شخص مفرد	دوم شخص مفرد	سوم شخص مفرد	اول شخص جمع	دوم شخص جمع	سوم شخص جمع
خواندن	خواندم	می خواندی	داشت می خواند	خوانده بودیم	خوانده باشید	خواهند خواند
گفتن						
شنیدن						
دیدن						
گرفتن						
آوردن						

۳- این عبارت را توضیح دهید: «هم نشین نیک بهتر از تنهایی است و تنهایی بهتر از هم نشین بد است».

.....

### سیرت سلمان

سلمان فارسی بر لشکری امیر بود. در میان رعایا چنان حقیر می نمود که وقتی خادمی به وی رسید، گفت: این توبره کاه بردار و به لشکرگاه سلمان بر. چون به لشکرگاه رسید، مردم گفتند: امیر است. آن خادم بترسید و در قدم وی افتاد. سلمان گفت: به سه وجه این کار را از برای خودم کردم، نه از بهر تو، هیچ اندیشه مدار. اول آن که تکبر از من دفع شود؛ دوم آن که دل تو خوش شود؛ سوم آن که از عهده حفظ رعیت بیرون آمده باشم.

روضه خلد، مجد خوافی



## آشنای غریبان

چشمه‌های خروشان تورامی شناسند    موج‌های پریشان تورامی شناسند  
پرسش تشنگی را تو آبی، جوابی    ریگ‌های بیابان تورامی شناسند  
نامتور خسترویشاست و طراوت    زینسبب ز گوبارانتورامی شناسند  
همتو گل‌های این باغ را می‌شناسی    همتما مشهیدان تو رامی شناسند  
اینکای خوب! فصل غریبی سرآمد    چون تمام غریبان تورامی شناسند  
کاشمنهم عبور تو را دیده‌بودم    کوجه‌های خراسان تورامی شناسند

قیصر امین پور

### میلاَدِ گل

میلاَدِ گل و بهار جان‌آمد  
برخیز که عید می‌کشان آمد  
خاموش مباش زیر این خرقة  
برجان جهان، دوباره جان آمد  
گلزار زعیش، لاله باران شد  
سلطان زمین و آسمان آمد  
آماده امرونی و فرمان باش  
هشدار که منجی جهان آمد

امام خمینی (ره)

## خود ارزیابی

۱- چرا شاعر می گوید: «فصل غریبی سرآمد»؟

۲- در شعر دوم، برای میلاد امام زمان (عج) چه توصیف‌هایی به کار رفته است؟

۳- رهبران جامعه اسلامی، چه نقشی در هدایت مردم دارند؟

۴- .....

نکته ادبی:

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

«شد چنان از تف دل کام سخنور **تشنه** که ردیف سخنش آمده یک سر **تشنه**» (فدایی مازندرانی)

«میلاد گل و بهار جان **آمد** برخیز که عید می‌کشان **آمد**» (امام خمینی (ره))

«چشمه‌های خروشان **تو را می‌شناسند** موج‌های پریشان **تو را می‌شناسند**» (قیصر امین پور)

در سال‌های گذشته با ردیف آشنا شدیم و می‌دانیم کلمه یا کلمه‌هایی که پس از قافیه بیایند و تکرار شوند، ردیف نام دارند. ردیف علاوه بر این که آهنگ و موسیقی شعر را افزایش می‌دهد و تکراری زیباست، پیوندهای جدیدی با واژگان بیت‌ها به وجود می‌آورد و ظرفیت معنایی شعر را افزایش می‌دهد. ردیف گاهی اسم، فعل و یا صفت و... است. گاهی نیز در قالب یک کلمه و یا به شکل عبارت ظاهر می‌شود.

«احوال گل ز خار بیرس و ز من بیرس نالیدن از هزار بیرس وز من بیرس» (فدایی مازندرانی)

## کار گروهی

۱- در باره زندگی و فضایل امام رضا(ع) گفت و گو کنید.

۲- با مراجعه به دیوان «حافظ»، غزلی بیابید که ردیف آن «حرف یا اسم» باشد.

### آموزه املایی

کلمه‌هایی مانند (طوس، توس)، (طهران، تهران)، (بلیط، بلیت) و... دواملایی هستند و هر دو شکل این کلمه‌ها درست استام از آنجا که این کلمه‌ها فارسی هستند، شایسته است به شکل توس، تهران، بلیت و... به کار رود.

### نوشتن:

۱- هم خانواده واژه‌های: «رخست، غربت، معابر، ولادت، اعیاد، معیشت، تسلط و نجات» را از متن درس بیابید

و بنویسید.

۲- در بیت‌های زیر قافیه‌ها را مشخص کنید و نوع ردیف آنها را بنویسید.

هی بیا با من بران این خرس راخرس را مگزین مهل همجنس را

شد نفس آن دو سه همسال اوتنگ تراز حادثه‌حالاو

۳- دو بیت از شعر را به دل خواه برگزیده، به نثر ساده باز گردانید.

۴- جدول زیر را کامل کنید.

۱- دروازه آن در روان خوانی فصل پنجم آمده است.

۲- یکی از پیشندها

۳- مشق میان تهی

۴- نشانه مفعول

۵- بخشی از نام فصل پنجم کتابهای فارسی

۶- اگر برعکس بخوانید کتابتان با آن آغاز می شود.

۷- مخالف آشنایی

۸- دوستان

۹- جهت

۱۰- نام یکی از سوره‌های قرآن که از آن به نام «قلب قرآن» یاد شده است.

جوانان سعادت‌مند پند پیر دانا را

۱۱- ..... گوش کن جانا که از جان دوست تر دارند

«حافظ»

### توحید مُفضّل

مفضّل روزی در نزدیک مزار شریف پیامبر اکرم(ص) نشسته بود که دید شخصی با یکی از دوستانش به آنجا آمده و در ضمن صحبت‌هایش وجود خدا و نبوت را رد می‌کند. مفضّل به شدت به سخنان او اعتراض کرد و آن گمراه جواب گفت که اگر از شاگردان جعفر بن محمد(ع) هستی باید بدانی که او زیاده از این، سخنان ما را شنیده و با متانت جواب گفته است؛ لذا توهم، شایسته با ما سخن بگو.

مفضّل اندوهناک به نزد امام صادق (ع) رفت و ماجرا را برای ایشان گفت. امام در پاسخ، حکمت‌های آفرینش را این گونه بیان فرمودند:

پس امام صادق علیه السلام فرمود که: ابتدا می‌کنم ای مفضّل به یاد کردن خلقت انسان. پس عبرت‌گیر از آن.

تفکّر کن ای مفضّل در همهٔ اعضای بدن و تدبیر آنها که هر یک برای هدفی و حاجتی آفریده شده‌اند. دست‌ها برای کار کردن و پاها برای راه رفتن، چشم‌ها برای دیدن؛ همچنین اگر در جمیع اعضا تأمل کنی، می‌بینی هر یک برای کاری خلق شده‌اند.

مفضّل گفت: ای مولای من! گروهی می‌گویند که اینها از کار طبیعت است.

حضرت فرمود: بپرس از ایشان که آیا این طبیعت که شما می‌گویید علم و قدرت دارد بر این کارها یا نه؟ پس اگر گویند که علم و قدرت دارد، پس به خدا قائل شده‌اند و او را «طبیعت» نام کرده‌اند؛ زیرا که معلوم است که طبیعت را شعور و اراده نیست. و اگر گویند که طبیعت را علم و اراده نیست، پس معلوم است که این کارها از طبیعت بی‌شعور صادر نمی‌شود.

ای مفضل! چه کسی دل را در میان سینه قرار داده و پنهان کرده و پیراهنی که آن پرده دل است، بر روی آن پوشانیده و دنده‌ها را بر بالای آن حافظ آن گردانیده، با گوشت و پوستی که بر روی دنده‌ها قرار داده برای آن که از خارج چیزی بر او وارد نشود که موجب جراحت آن گردد؟ چه کسی شش را بادزن دل قرار داده که پیوسته در حرکت است؟ و آن را سستی به هم نمی‌رسد و باز نمی‌ایستد، برای آن که حرارت در دل جمع نشود که آدمی را تلف کند.

بدان که در آدمی چهار قوه است:

اول: «جاذبه» که قبول غذا می‌کند و وارد معده می‌گرداند.

دوم: «ماسکه» که طعام را نگاه دارد در معده.

سوم: «هاضمه» که غذا را در معده می‌پرورد. و خالص آن را جدا می‌کند و در جمیع بدن پهن می‌کند.

چهارم: «دافعه» که افزوده و بازمانده غذا را دفع می‌کند.

پس تفکر کن در تدبیر این چهار قوت که در بدن است و کارهای آنها برای آن که بدن، به همه آنها محتاج است.

ای مفضل! چون دانستی قوای بدنی را، اکنون تأمل کن در قوه‌ها و فواید آنها که حق تعالی در وجود انسان قرار داده است. اگر از این قوه‌ها حافظه را نمی‌داشت، چگونه بود حال او و چه خلل‌ها داخل می‌شد در امور او و زندگانی او و کارهای او! زیرا در خاطرش نمی‌ماند که از او چه در نزد مردم است و از مردم چه در نزد او است، چه داده است و چه گرفته است و در خاطرش نبود آنچه را دیده و آنچه را شنیده و آنچه گفته و آنچه به او گفته‌اند و به یاد نداشت که چه کسی به او نیکی کرده و چه کسی به او بدی کرده و چه چیز نفع دارد او را و چه چیز ضرر دارد.

و نعمت فراموشی در آدمی، اگر تأمل کنی عظیم‌تر است از نعمت یادآوری. اگر فراموشی در آدمی نبود، هیچ کس از مصیبتی آرامش نمی‌یافت و کینه هیچ کس از سینه‌اش بیرون نمی‌شد، و از هیچ یک از نعمت‌های دنیا بهره‌مند نمی‌شد؛ برای آن که آسیب‌هایی که بر او وارد شده، همیشه در برابر او بود و امید نداشت که شخصی که دشمن اوست، از احوال او غافل گردد؛ یا حسودی لحظه‌ای از فکر او بپردازد، پس نمی‌بینی که خداوند حکیم حافظه و فراموشی را در آدمی قرار داده و هر دو ضد یکدیگرند؛ در هر یک مصلحتی هست که وصف نمی‌توان کرد.

ای مفضل درباره آن صفتی که از میان سایر حیوانات، ویژه انسان است، تفکر کن که آن «حیا» است. اگر حیا نمی‌بود، هیچ کس مهمانداری نمی‌کرد و وفا به وعده‌ها نمی‌نمود و نیازهای مردم را بر نمی‌آورد؛ به کسی نیکی نمی‌کرد و از بدی‌ها دوری نمی‌کرد.

حتی بسیاری از امور را مردم برای حیا به عمل می‌آورند؛ زیرا برخی از مردم اگر از یکدیگر شرم نمی‌کردند، حق پدر و مادر را نیز به جای نمی‌آوردند و صلوة رحم و احسان به خویشان نمی‌کردند و امانت‌های مردم را پس نمی‌دادند و ترک معاصی نمی‌کردند.

پس داده است خداوند علیم به آدمی آنچه صلاح دین و دنیای او در آنهاست، و منع کرده است از آدمی دانستن امری چند را که در شأن و طاقت او نیست دانستن آنها؛ مانند علم غیب و امور آینده و آنچه در دل‌های مردم است و مانند اینها.

تأمل کن ای مفضل، در مصلحت پنهان کردن عمر هر کس از او، زیرا که اگر مقدار عمر خود را بداند، اگر عمرش کوتاه باشد، زندگی بر او ناگوار خواهد بود برای آن که عمر خود را کوتاه و وقت مرگ خود را نزدیک می‌داند و کسی که به فنای عمر، یقین به هم رسانید، ناامیدی بر او غلبه می‌کند و اگر بداند که عمرش دراز

خواهد بود، امید بقا خواهد داشت و در لذت‌های دنیا و معاصی حق تعالی فرو می‌رود به امید آن که لذات خود را درمی‌یابم و در آخر عمر توجه می‌کنم. این طریقه را خدا از بندگان خود نمی‌پسندد.

و بدان ای مفضل! که نیاز اصلی آدمی به زندگانی، نان و آب است. پس نظر کن که چگونه تدبیر کرده استدر این دو چیز؛ زیرا که چون آدمی را احتیاج به آب شدیدتر است از احتیاج به نان، بنا بر آن که صبر او بر گرسنگی زیاده است از صبر بر تشنگی، و احتیاجش به آب بیشتر است از احتیاج به نان، لذا آب را فراوان گردانیده.

و اگر آدمی را هرگز دردی نمی‌رسید، به چه چیز ترک می‌کرد گناهان را و به چه چیز تواضع می‌کرد برای خدا و تضرع می‌کرد نزد او؟ و به چه چیز مهربانی می‌کرد به مردم و صدقاتمی نمود به مساکین؟ نمی‌بینی کسی را که به دردی دچار شد، خضوع می‌کند و به درگاه خدا روی می‌آورد و طلب عافیت می‌کند و دست می‌گشاید به دادن صدقه؟ پس نمی‌بینی که حکیم علیم در هر امری، آنچه به عمل آورده، همه موافق حکمت است و راه خطا در آن نیست.

مفضل گفت: چون سخن بدینجا رسید، مولای من فرمود: برو و آن‌گاه خودبه نماز ایستاد. پس من شاد و خوشحال برگشتم به آنچه از معرفت مرا حاصل شد و خدا را حمد کردم.

(توحید مفضل، ترجمه علامه مجلسی، با اندکی تصرف)



## خود ارزیابی

۱- پاسخ شخص گمراه به مفضل چه بود؟

۲- نیازهای اصلی انسان چیست؟

۳- چرا خداوند بزرگ نعمت تفکر و اندیشیدن را به انسانها بخشید؟

۴- .....

### قید

### نکته

به جمله‌های زیر دقت کنید:

❖ من شاد و خوشحال برگشتم.

❖ چطور آمدی؟

در جمله نخست، چگونگی و حالتنوشتنبا آوردن واژه «آهسته» توضیح داده شده است و در جمله دوم واژه «چطور» از چگونگی آمدن پرسش کرده است. این گونه کلمه‌ها را قید می‌نامند. به کلمه‌ای که مفهومی را به فعل جمله می‌افزاید «قید» گفته می‌شود. قیده‌ها در جمله نقش اصلی ندارند و قابل حذف‌اند.

قیده‌ها باتوجه به معنی، اقسامی دارند مانند: زمان، مکان، پرسش، چگونگی، آرزو، تردید، تأکید، حالت

...و

پروانه‌آهسته و آرام، پرواز کرد.

نهاد قید فعل

پروانه پرواز کرد.

## کار گروهی

۱- در باره تأثیر صلۀ رحم و احسان به خویشاوندان گفت و گو کنید.

۲- در باره آیات «خلق الانسان، علمه البیان» (خداوند انسان را آفرید [و] به او نطق و بیان آموخت) بحث کنید و نتیجه را به کلاس گزارش دهید.

### آموزۀ املائی

از راه‌های کسب مهارت در املا، شناخت ریشه و حرف‌های اصلی یک واژه است؛ به عنوان مثال حفظ، حافظ، محفوظ، حفاظت، محفظه، حفاظ و... از ریشه «حفظ» به دست می‌آیند و املائی آنها به یک‌دیگر شبیه است. بنابراین با شناخت ریشه واژه‌ها و معنی آنها می‌توانیم گنجینه واژگانی خود را افزایش دهیم و در درست نویسی واژه‌ها پیشرفت کنیم.

### نوشتن

۱- واژه‌های مهم املائی را از درس بیابید و آنها را بنویسید.

۲- جمله‌های زیر را بخوانید؛ قیده‌های آن را مشخص کنید و نوع آنها را بنویسید.

الف: تو هم شایسته با ما سخن بگو. پ: محمد چرا دیروز غایب بود؟

ب: من فعلا کاری ندارم. ت: هما دوباره در مسابقه برنده شد.

۳- متن زیر را بخوانید و پیام آن را بنویسید.

و نعمت فراموشی در آدمی اگر تأمل کنی عظیم‌تر است از نعمت یادآوری، اگر فراموشی در آدمی نبود هیچ کس از مصیبتی آرامش نمی‌یافت و کینه‌هیچ کس از سینه‌اش بیرون نمی‌شد، و به هیچ یک از نعمت‌های دنیا بهره مند نمی‌شد برای آن که آسیب‌هایی که بر او وارد شده همیشه در برابر او بود

## دروازه‌ای به آسمان

با خود می‌گفتم: از دوازدهم مهر ماه ۱۳۵۹ چه به یاد داری؟ هیچ! آن جا که تو به آن پای می‌نهادی خرمشهر نبود، خونین‌شهر نیز نبود... این شهر، دروازه‌ای در زمین داشت و دروازه‌ای دیگر در آسمان و تو در جست‌وجوی دروازه آسمانی شهر بودی که به کربلا باز می‌شد و جز مردان مرد را به آن راه نمی‌دادند.

با خود گفتم: جنگ، برپا شده بود تا «محمد جهان آرا» به آن قافله‌ای ملحق شود که به سوی عاشورا می‌رفت.

یک روز، شهر در دست دشمن افتاد و روزی دیگر آزاد شد. پندار ما این است که مانده‌ایم و شهدا رفته‌اند؛ اما حقیقت آن است که زمان، ما را با خود برده است و شهدا مانده‌اند.

سال‌ها از آن روزها می‌گذرد و آن جوان بسیجی، دیگر جوان نیست. جوانی او نیز در شهر آسمانی خرمشهر مانده است.

اما آنان که یاد آن مقاومت عظیم را در دل محفوظ داشته‌اند، پیر شده‌اند و پیرتر. کودکان می‌انگارند که فرصتی پایان‌ناپذیر برای زیستن دارند؛ اما چنین نیست و بر همین شیوه، ده‌ها هزار سال است که از عمر عالم گذشته است. فرصت زیستن چه در صلح و چه در جنگ، کوتاه است؛ به کوتاهی آنچه اکنون از گذشته‌های خویش به یاد می‌آوریم.

یک روز آتش جنگ، ناگاه جسم شهر را در خود گرفت. آن روزها گذشت؛ اما این آتش که جنگ بر جسم ما افکنده، هرگز با مرگ، خاموشی نمی‌گیرد. آن نوجوانان رشید و دلوران شهید چهارده - پانزده ساله اکنون به سرچشمه جاودانگی رسیده‌اند. آنان خوب دریافتند که برای جاودان ماندن چه باید کرد. سخن عشق، پیر و جوان نمی‌شناسد.

آیا نوجوانان و چهارده - پانزده ساله‌های امروز می‌دانند که در زیر سقف مدرسه‌های خرمشهر در آن روزهای

آتش و جنگ چه گذشته است؟

رودخانه خرمشهر آن روزها هم بی‌وقفه گذشته است و امروز نیز از گذشتن، باز نایستاده است. یک روز ناگهان از آسمان آتش بارید و حیات معمول شهر متوقف شد. کشتی‌ها به گل نشستند، اتومبیل‌ها گریختند و شهر خالی شد. رودخانه ماند و نظاره کرد که چگونه حیات حقیقی مردان خدا، ققنوس‌وار از میان خاکستر نخل‌های نیم سوخته، خانه‌های ویران، اتومبیل‌های آتش گرفته و کشتی‌های به گل نشسته سر برآورد. عجب از این عقل باژگونه که ما را در جست‌وجوی شهدا به قبرستان می‌کشاند!

شور زندگی یکبار دیگر مردان را به خرمشهر کشانده است. شاید آنان درنیابند؛ اما شهر در پناه شهداست. خرمشهر شقایقی خون‌رنگ است که داغ جنگ بر سینه دارد...

مسجد جامع خرمشهر، قلب شهر بود که می‌تپید و تا بود، مظهر ماندن و استقامت بود. مسجد جامع خرمشهر، مادری بود که فرزندان خویش را زیر بال و پر گرفته بود و در بی پناهی، پناه داده بود و تا بود مظهر ماندن و استقامت بود و آن گاه که خرمشهر به اشغال متجاوزان درآمد و مدافعان، ناگزیر شدند که به آن سوی شطّ خرمشهر کوچ کنند، باز هم مسجد جامع، مظهر همه آن آرزویی بود که جز در بازپس‌گیری شهر برآورده نمی‌شود. مسجد جامع، همه خرمشهر بود. قامت استوار ایمان ایران شهر بود.

شب آخر، شهید «جهان آرا» یک حرکت امام حسینی انجام داد؛ زمانی که مقرها را در خرمشهر زدند و بچه‌ها در خرمشهر مقری نداشتند و به آن طرف شهر رفتند، او همه بچه‌ها را جمع کرد و گفت که اینجا کربلاست و ما هم با یزیدی‌ها می‌جنگیم. ما هم اصحاب امام حسینیم.

تا این را گفت برای همه، صحنه کربلا تداعی شد. گفت: «من نمی توانم به شما فرمان بدهم. هر کس می-  
تواند، بایستد و هر کس نمی تواند، برود؛ اما ما می ایستیم تا موقعی که یا ما دشمن را از بین ببریم یا دشمن ما را  
به شهادت برساند. منتهی هر کس می خواهد، از همین الان برود...».

بچه‌ها همه بلند شدند و او را بغل کردند و بوسیدند و با او ماندند.

کربلا قرارگاه عشاق است و شهید سید محمدعلی جهان آرا چنین کرد تا جز شایستگان، کسی در کربلا  
خرمشهر استقرار نیابد. شایستگان آناند که قلبشان را عشق تا آن جا انباشته است که ترس از مرگ، جایی برای  
ماندن ندارد. شایستگان جاودانند.

جنگ بر پا شد تا مردترین مردان در حسرت قافله کربلا عشق نمانند. در پس این ویرانی‌ها معارجی به سال  
۶۱ هجری قمری وجود داشت و بر فراز آن، امام عشق، حسین بن علی (ع)، آغوش بر گشوده بود. رزم‌آوران از این  
منظر آسمانی به جنگ می نگریستند که: «در هر وجب از این خاک، شهیدی به معراج رفته است؛ با وضو وارد  
شوید». این جمله را یک جوان بسیجی، مردی از سلاله جوانمردان بر تابلوی دروازه خرمشهر نگاشته بود و خود  
نیز در سال ۱۳۶۷ به شهادت رسید.

شهید سید مرتضی آوینی

# فصل ششم: ادبیات بومی

درس آزاد

فکر  
خاکستری  
فایده  
استناد



# فیروز فایز استناد خاکستری اولیه

درس آزاد

فیلد

فایل استاد

خواست اولیه

فکر  
خاکستری اولیه  
قابل استناد

# فصل، مضمون: ادبیاتِ جہان

## آرزو

پیش از هر چیز برای آرزومندم که به خوبی‌ها عشق بورزی  
و نیکان و نیکویی‌ها نیز به تو روی بیاورند.

آرزو دارم دوستانی داشته باشی،

برخی نادوست و برخی دوست‌دار

که دست کم، یکی در جمعشان

مورد اعتمادت باشد.

چون زندگی بدین گونه است،

برایت آرزومندم که دشمن نیز داشته باشی،

نه کم و نه زیاد، درست به اندازه،

تا گاهی باورهایت را مورد پرسش قرار دهد،

که دست کم یکی از آنها اعتراض، بحق باشد،

تا زیاده به خودت غرّه نشوی.

هم چنین، برای آرزومندم صبور باشی

نه با کسانی که اشتباهات کوچک می‌کنند

که این کار ساده‌ای است

بلکه با کسانی که اشتباهات بزرگ می‌کنند.

امیدوارم به پرنده‌ای دانه بدهی و به آواز مرغ سحری گوش کنی  
وقتی که آواز سحرگاهیش را سر می‌دهد.

چرا که از این راه

احساسی زیبا خواهی یافت، به رایگان.

امیدوارم که دانه‌ای هم بر خاک بیفشانی،

هرچند خرد بوده باشد

و با رویدنش همراه شوی

تا دریایی چهقدر زندگی در یک درخت جریان دارد.

آرزومندم اگر به پول و ثروتی رسیدی

آن را پیش رویت بگذاری و بگویی:

این دارایی من است.

فقط برای این که آشکار شود کدامتان ارباب دیگری است!

آری، پول ارباب بدی است اما خدمت‌گزار خوبی است.

و در پایان برایت ای مهربان، آرزومندم

همواره دوستی خوب و یکدل داشته باشی

تا اگر فردا آزرده شدی یا پس فردا شادمان گشتی،

با هم از عشق سخن بگوئید و دوباره شکوفا شوید.

ویکتور هوگو، با اندکی تغییر

## خود ارزیابی

۱- چرا شاعر می گوید: انسان باید دشمن هم داشته باشد؟

۲- چرا پول ارباب بدی است ولی خدمتگزار خوبی است؟

۳- اگر شما به جای شاعر بودید برای دوستانان چه آرزوهای دیگری داشتید؟

۴- .....

نکتهٔ زبانی

### «واژه‌سازی»

به ساخت‌کلمه‌های زیر در هر ردیف توجه کنید:

الف - گل - آب - دبیر

ب- گلدان - آبی - دبیرستان

پ- گلبرگ - آب انبار - دبیرخانه

همان گونه که می‌بینید، واژه‌های ردیف الف، کلمه‌هایی هستند که از یک بخش ساخته شده اند که معنی مستقل و روشنی دارند و نمی‌توان آنها را به اجزایی، بخش کرد؛ این کلمه‌ها را از نظر ساخت، «ساده» می‌نامند.

کلمه‌های ردیف ب، واژه‌هایی هستند که از یک بخش معنی دار و یک جزیی که معنی مستقلی ندارد ولی پس از پیوستن به واژه، معنی تازه‌ای می‌سازند و کلمه جدیدی پدید می‌آورد، به این دسته از واژه‌ها، از نظر ساخت، «مشتق» می‌گویند.

واژه‌های ردیف پ، کلمه‌هایی هستند که از دو بخش مستقل و معنی‌دار ترکیب شده‌اند، این گونه واژه‌ها را «مرکب» می‌نامند.

ساده	مشتق	مرکب
گل	گلی	گلخانه

\*توجه: نشانه جمع «ها»، «ان» واژه‌های مشتق نمی‌سازند.

## کار گروهی

۱- درباره مهم‌ترین و زیباترین نکته‌درس گفت و گو کنید.

۲- درباره سه آرزوی خود و راه رسیدن به آنها، گفت و گو کنید.



## آموزه املایی

هنگام نوشتن حرف «ب» به نکته‌های زیر توجه کنیم:

- هنگامی که بر سر فعل یا مصدر بیاید، پیوسته نوشته می‌شود. بروم، بشنیدن (شنیدن)
- هرگاه این حرف بر سر کلمه‌ای بیاید و صفت بسازد، پیوسته نوشته می‌شود؛ مانند بخرد، بنام، بجا
- هرگاه به عنوان حرف اضافه به کار رود، جدا نوشته می‌شود، مانند: به دوستم تبریک گفتم.

## نوشتن

۱- برای واژه‌های زیر، دو هم‌خانواده بنویسید.

غره، اعتماد، احساس، اعتراض

۲- سه واژه از درس بیابید که در زبان فارسی دارای «هماوا» باشند.

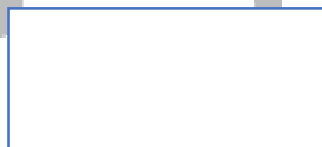
۳- ساخت هر واژه را مشخص کنید.

پرنده، دشمن، شادمان، خدمتگزار، هواپیما، سردبیر، راه آهن، تعمیرگاه، نیزار، آبراه، فکر، ساده، آرزومند

### شازده کوچولو

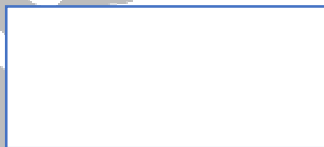
وقتی شش‌ساله بودم روزی در کتابی تصویر زیبایی دیدم. این تصویر مار بوایی را نشان می‌داد که جانور درنده‌ای را می‌بلعید.

در آن کتاب نوشته بودند که مارهای «بوآ» شکار خود را بی‌آنکه بچوند در سینه فرو می‌برند؛ آن گاه دیگر نمی‌توانند تکان بخورند و در مدت شش ماه که به هضم آن مشغول اند، می‌خوابند. در آن سن کودکی، من درباره این ماجرا و ماجراهای دیگر جنگل بسیار اندیشیدم تا توانستم نخستین کار نقاشی، یعنی تصویر شماره یک را با مداد رنگی بکشم. تصویر چنین بود:



من شاهکار خود را به آدم‌های بزرگ نشان دادم و از آنان پرسیدم که آیا نقاشی من آنان را می‌ترساند یا نه؟ در پاسخ گفتند: «چرا؟ مگر کلاه هم ترس دارد؟»

نقاشی من شکل کلاه نبود، بلکه تصویر مار بوآ بود که فیلی را بلعیده بود و هضم می‌کرد. آن گاه من درون شکم مار بوآ را کشیدم تا آدم‌های بزرگ بتوانند چیزی از آن بفهمند. آدم‌های بزرگ همیشه احتیاج به توضیح دارند، باری تصویر شماره دو من چنین بود:



آدم‌های بزرگ به من نصیحت کردند که از کشیدن تصویر مار بوآ دست بردارم و به جغرافیا و تاریخ و حساب و دستور زبان بپردازم. این بود که در شش سالگی از فن ظریف نقاشی را رها کردم و ناچار شدم شغل دیگری انتخاب کنم. و فن خلبانی را یاد گرفتم.

من در همه جای جهان کما بیش پرواز کرده ام. شش سال پیش هواپیمایم در صحرای آفریقا از کار افتاد. کسی همراه من نبود و من تصمیم گرفتم به تنهایی هواپیما را تعمیر کنم. این موضوع برای من مسئله مرگ و زندگی بود؛ زیرا من فقط برای هشت روز آب آشامیدنی داشتم.

ناچار، شب نخست، روی شن‌ها در فاصله هزار کیلومتری آبادی‌ها خوابیدم. لابد حدس می‌زنید، وقتی که در هنگام طلوع خورشید صدای نازک و عجیبی مرا از خواب بیدار کرد، تا چه حد، دچار حیرت و شگفتی شدم! چشمم به آدمک بسیار عجیبی افتاد که با وقار تمام مرا می‌نگریست!

به نظر نمی‌آمد که این آدمک، گم شده یا خسته یا گرسنه و تشنه و یا وحشت زده باشد به هر حال من با او آشنا شدم. او خود را شاهزاده کوچک، معرفی کرد. وقتی که نخستین بار چشم شاهزاده به هواپیمای من افتاد، پرسید: این چه چیز است؟

- این هواپیمایی است که پرواز می‌کند. هواپیمای من است.  
- خوب، پس تو هم از آسمان آمده‌ای! تو اهل کدام ستاره هستی؟  
- بلافاصله نور اندیشه‌ای ذهنم را روشن کرد، هم چون آذرخشی که در دل شب تاریک بدرخشد و ناگهان پرسیدم:

- پس تو از ستاره دیگری به زمین آمده‌ای؟  
ولی او پاسخی به من نداد. در حالی که به هواپیمای من نگریست، سرش را آرام آرام تکان داد.

من و شاهزاده کم کم با هم دوست شدیم. من هر روز چیزی از سیاره و از عزیمت و از مسافرت او می‌فهمیدم. مثلاً پی بردم که شاهزاده در سیاره خود، گلی دارد که بیش از حد به او مهر می‌ورزد.

یک روز، رازی دیگر از زندگی شاهزاده کوچک بر من فاش شد. من از لابه لای سخنان او دریافتم که شاهزاده برای بیرون آمدن از سیاره خود از پرنده‌گان کوهی استفاده کرده است و هنگامی که خود را میان سیارگان می‌یابد، برای جست و جو و سرگرمی و دانش اندوزی، سرکشی به سیاره‌ها را آغاز می‌کند. او مشاهدات خود را برایم چنین بیان می‌کند:

یکی از سیاره‌ها از آن کارفرمایی بود. این مرد چنان سرگرم حساب‌های خود بود که با ورود من حتی سر بر نداشت. من به او گفتم: سلام آقا!

- سلام! پانزده هفت، بیست و دو؛ بیست و دو و شش، بیست و هشت. وقتندارم. بیست و شش و پنج، سی و یک... پسمی -  
شود پانصد و یک میلیون و ششصد و بیست و دو هزار و هفتصد و سی و یک.  
- پانصد میلیون چه؟  
- چه قدر کار دارم! من وقت خود را به بیهودگی نمی‌گذرانم. دو و پنج، هفت...

دوباره گفتم: آخر پانصد میلیون چه؟

میلیون‌ها از این چیزهای کوچک که گاهی در آسمان دیده می‌شود.

- آها، ستاره‌ها را می‌گویی؟
- بلی خودش است، ستاره‌ها.
- خوب تو با پانصد میلیون ستاره چه می‌کنی؟
- هیچ من مالک آنها هستم.
- خوب، مالک ستارگان بودن برای تو چه فایده‌ای دارد؟
- فایده اش این است که ثروتمند می‌شوم.
- ثروتمند شدن چه فایده‌ای دارد؟
- فایده اش این است که اگر ستارگان دیگری کشف کنند، من می‌خرم.
- تو با آنها چه می‌کنی؟
- می‌توانم آنها را در بانک بگذارم!
- یعنی چه؟
- یعنی من شماره ستاره‌های خود را روی یک ورقه کاغذ می‌نویسم و بعد در کشویی می‌گذارم و درش را قفل می‌کنم.

با خود اندیشیدم که کار این مرد تعجب‌آور است. باز گفتم:

من گلی دارم که هر روز صبح آبش می‌دهم، سه آتش‌فشان دارم که هر هفته آنها را پاک می‌کنم؛ پس مالک بودن من، هم برای آتش‌فشان‌هایم مفید است و هم برای گلم، ولی تو برای ستارگان فایده نداری و آنها نیز برای تو فایده‌ای ندارند.

کارفرما دهان باز کرد که چیزی بگوید، ولی پاسخی نیافت و من از آن جا رفتم.

پنجمین سیاره‌ای که شاهزاده کوچک بدان مسافرت کرد، زمین بود. شاهزاده همین که به زمین رسید، به روباهی برخورد.

روباه گفت: سلام، تو که هستی؟

— من روباهم.

شاهزاده به او گفت: بیا با من بازی کن، روباه گفت: من نمی‌توانم با تو بازی کنم. من که اهلی نشده‌ام.

شاهزاده پس از کمی تأمل گفت: «اهلی شدن یعنی چه؟»

روباه گفت: «اهلی شدن» یعنی «علاقه‌مند شدن و...»

شاهزاده گفت: علاقه‌مند شدن؟

روباه گفت: بلی تو برای من هنوز پسر بچه کوچکی هستی، مانند هزار پسر بچه دیگر و من محتاج تو نیستم؛ ولی تو اگر مرا اهلی کنی، هر دو به هم نیازمند خواهیم شد. من برای تو در دنیا یگانه دوست خواهم بود و تو برای من در عالم، همتا نخواهی داشت.

شاهزاده گفت: کم کم می‌فهمم؛ من گلی دارم... تصور می‌کنم که او مرا اهلی کرده باشد.

روباه آهی کشید و گفت: زندگی من یکنواخت است؛ ولی تو اگر مرا اهلی کنی، زندگی من چون خورشید خواهد درخشید. آن گاه با صدای پای آشنا خواهم شد که با صدای پای دیگران تفاوت خواهد داشت؛ صدای پای دیگران مرا به لانه فرو خواهد خزانند. ولی صدای پای تو هم چون نغمه موسیقی مرا از لانه بیرون خواهد کشید. اگر می‌خواهی... مرا اهلی کن!

شاهزاده گفت: چه باید کرد؟

روباه جواب داد: باید صبور بود؛ تو اول قدری دور از من در میان علف‌ها می‌نشینی؛ من از گوشه چشم به تو نگاه خواهم کرد و تو چیزی نخواهی گفت. لیکن هر روز می‌توانی اندکی جلوتر بنشینی و... بدین ترتیب شاهزاده روباه را اهلی کرد؛ همین که ساعت وداع فرارسید؛ روباه گفت:

آوخ که من خواهم گریست! آدم‌ها این حقیقت را فراموش کرده‌اند، ولی تو نباید هرگز از یاد ببری که هر چه را اهلی کنی، همیشه مسئول آن خواهی بود. تو مسئول گل خود هستی....

شاهزاده به سوی روباه بازگشت که **او را وداع کند**. وداع بسیار اندوه بار بود.

\*\*\*

از خرابی هواپیمای من در صحرا هشت روز می‌گذشت و من داستان روباه را با نوشیدن آخرین قطره آب ذخیره خود گوش کرده بودم. آهی کشیدم و به شاهزاده کوچک گفتم:

خاطرات تو زیباست! ولی حیف که من هنوز هواپیمای خود را تعمیر نکرده‌ام و آب آشامیدنی هم ندارم و چه سعادت بود اگر می‌توانستم به چشمه‌ای بروم.

چون شاهزاده کم کم به خواب می‌رفت، به راه افتادم. با خود گفتم: «چیزی که از وجود این شاهزاده، مرا تا این درجه مفتون خود می‌سازد، وفای او نسبت به گل است و این تصویر آن گل سرخ است که در وجود او، حتی به هنگام خواب نیز هم چون شعلهٔ چراغ می‌درخشد...»

و هم‌چنان که راه می‌رفتم، هنگام طلوع خورشید، چاه را یافتم.

\*\*\*

فردای آن روز وقتی که از کار تعمیر هواپیما فراغت یافتم، شاهزاده چنین گفت:

خوش‌حالم از این که ماشینت را تعمیر کرده‌ای؛ حالا دیگر به خانه‌ات بر می‌گردی...

من هم امروز به خانهٔ خود برمی‌گردم. امشب، ستارهٔ من درست بالای همان نقطه‌ای قرار خواهد گرفت که چندی پیش در آن جا به زمین افتادم... اگر تو گلی را دوست داشته باشی که در ستاره‌ای باشد، لطفی دارد که شب هنگام به آسمان نگاه کنی، همهٔ ستارگان شکفته خواهند بود.

\*\*\*

اکنون شش سال از آن ماجرا می‌گذرد... من هرگز این داستان را برای کسی تعریف نکرده بودم **از این که مرا زنده باز می‌یافتند.**

اکنون من دوست دارم که شب‌ها به ستارگان گوش فرادهم، گاه از خود می‌پرسم: «او اکنون در ستارهٔ خود چه می‌کند؟»

و آن وقت جانم از سرور و شادمانی لبریز می‌شود و همهٔ ستارگان آهسته به من لبخند می‌زنند.

شازده کوچولو، آنتوان دوست اگزوپری با تلخیص

## خود ارزیابی

۱- خلبان چگونه با شازده کوچولو آشنا شد؟

۲- چرا شازده کوچولو، شمارش ستارگان را برای کارفرما، بی فایده می دانست؟

۳- کدام شخصیت داستان برای شما جذاب تر است؟ چرا؟

۴- .....

## کار گروهی

۱- درباره شخصیت‌های داستان با هم گفت و گو کنید.

۲- درباره پیام داستان شازده کوچولو بحث کنید.

## آموزه املایی

واژه‌هایی که به «های بیان حرکت» (ه - ه) تمام می شوند، به هنگام اضافه شدن «یای» نکره به آخر آنها، بدین گونه نوشته می شوند (این «ی» نشانه ناسناختگی اسم است).

خانه + ی ← خانه‌ای

بنده + ی ← بنده‌ای

دسته + ی ← دسته‌ای

اما واژه‌هایی که با «واو» تمام می شوند، هنگام اضافه شدن «یای» نکره به آخر آنها، این گونه نوشته می شوند:

دانشجو + ی ← دانشجویی

رادیو + ی ← رادیویی

آهو + ی ← آهویی

## نوشتن

- ۱- از میان کلمه‌های زیر واژه‌های نادرست را بیابید و شکل درستشان را بنویسید.  
تصویر مار بوآ، حضم غذا، حدث و گمان، با وقار تمام، ودا و خداحافظی، عظیمت به سیاره زمین، مالک ستاره گان
- ۲- در بند اول درس قیده‌ها را مشخص کنید.
- ۳- با توجه به کلمه‌های داخل کمانک، زمان فعل‌های هر جمله را تغییر دهید و جمله را باز نویسی کنید.  
- من شاهکار خود را به آدم‌های بزرگ نشان دادم. (ماضی بعید)  
- این هواپیمایی است که پرواز می‌کند. (ماضی مستمر)  
- راز دیگری از زندگی شاهزاده کوچک بر من فاش شد. (مضارع التزامی)
- ۴- جدول صفحه بعد را کامل کنید.
- ۱- غزل، مثنوی، قصیده نوعی.....شعری هستند.
- ۲- یکی از اجزای جمله و به معنی بند است.
- ۳- دو مصراع‌ی که با هم بیایند.
- ۴- یکی از عناصر مهم داستان
- ۵- به ادبیات دفاع مقدس می‌گویند.
- ۶- از آن طرف بخوانید نوعی جمله است.
- ۷- صفت «ادب» و یکی از انواع نوشته
- ۸- اگر از آن طرف بخوانید مترادف هویدا است.
- ۹- با فعل اسنادی می‌آید.
- ۱۰- ریشه فعل



۱۱- نوعی ماضی است.

۱۲- داستان «دوستی با ابلهان» از این کتاب است.

۱۳- «دوست» به زبان ترکی

۱۴- معمولاً همراه آموزش می‌آید.

۱۵- حرف ربط



## روان خوانی

### دو نقاش

سال‌ها پیش، مسابقه‌ای در یونان برگزار می‌شد که در طی آن بهترین نقاش را معلوم می‌کردند. یونانیان، زیبایی را از هر نوع آن بسیار دوست داشتند و سعی می‌کردند در هر چیز بهترین را پیدا کنند. آنان بازی‌های المپیک را راه انداختند تا بفهمند در هر ورزش، بهترین کیست؛ همچنین، مسابقاتی در زمینه شعر، موسیقی، نقاشی و مجسمه‌سازی برگزار می‌کردند. این داستان درباره‌ی یکی از آن مسابقه‌هاست.

هیچ کس نمی‌توانست بگوید کدام یک از دو نقاش، هنرمند بهتری بودند. بعضی، یکی را ترجیح می‌دادند و برخی، دیگری را. پستصمیم گرفتند از پیرمردی که خود زمانی، بهترین نقاش روزگار خود بود، بخواهند در این مورد داوری کند. پیرمرد وظیفه‌ای برعهده‌ی نقاشان گذاشت: هر یک باید تا آن جا که می‌توانست، تصویری واقعی از زندگی می‌کشید؛ بعد از سه ماه باید برمی‌گشتند و نقاشی‌های خود را نشان می‌دادند، آن وقت پیرمرد قضاوت می‌کرد که کدام بهترین است.

دو نقاش رفتند و بعد از سه ماه هر کدام با یک تصویر برگشتند. جمعیت در محل بازار گرد آمده و مشتاق بودند ببینند کدام یک برنده خواهد شد. پیرمردی که قرار بود بین آن دو داوری کند، در برابر دو نقاشی که با پرده پوشانده شده بودند، ایستاده بود. به اولین نقاش علامت داد؛ او جلو آمد و پرده‌ها را از روی نقاشی خود کنار زد. جمعیت برای نقاشی او که زیبا و بسیار به زندگی شبیه بود، هورا کشید. نقاشی او، تصویری از یک کاسه‌انگور بود و آن چنان رسیده و آبدار ترسیم شده بود که مردم نمی‌توانستند باور کنند انگورها واقعی نیستند. ناگهان، پرندگان که آن حوالی پرواز می‌کردند با شتاب فرود آمدند و شروع کردند به نوک زدن به تصویر و سعی می‌کردند انگورها را بخورند! جمعیت کف می‌زدند و هورا می‌کشیدند. اگر این نقاش، آن قدر خوب بود که توانسته بود پرندگان را فریب دهد، نقاش آن مطمئناً باید برنده می‌شد.

حالا نوبت نقاشی دیگری بود. پیرمرد به او علامت داد پرده را کنار بزند تا همه به چشم خود تصویری را که این هنرمند کشیده بود، ببینند. نقاش جوان لبخندی زد اما حرکتی نکرد.

داور مسابقه گفت: «نوبت توست؟ بگذار نقاشی ات را ببینیم تا داوری کنیم که کدام بهتر است». اما نقاش ثابت ماند و حرکتی نکرد. معنای این کار او چه بود؟ پیرمرد صبرش را از دست داد. قدمی برداشت تا پرده را کنار بزند. دستش به طرف پرده رفت؛ ولی مثل این بود که نمی تواند آن را در دست بگیرد.

رو به جمعیت کرد و گفت: اینجا پرده ای نیست. پرده، همان نقاشی است. او یک پرده را نقاشی کرده است. درست شبیه یک پرده ی واقعی است! جمعیت مات و مبهوت مانده بود.

پیرمرد بعد از این که بر خودش مسلط شد، یادش آمد که باید برنده را انتخاب کند. چه کسی را انتخاب می کرد؟ او رو به نقاش اول کرد و گفت: «نقاشی تو آن قدر خوب بود که پرندگان را به اشتباه انداخت»؛ سپس رو به نقاش دوم کرد و گفت: «اما نقاشی تو بهتر است چون چشم های انسان ها را فریب داده است! بنابراین، برنده تویی». جمعیت هورا کشید و نقاش به جلو قدم برداشت تا به عنوان برنده مسابقه، جایزه را دریافت کند. آنها بهترین نقاش را پیدا کرده بودند یا نه؟

داستان هایی برای فکر کردن، رابرت فیشر

### فرصتی برای اندیشیدن

- ۱- یکی از نقاشی ها پرندگان را به اشتباه انداخت. آن ها چگونه فریب خورده بودند؟
- ۲- نقاشی دیگر چشم های انسان ها را به اشتباه انداخت. معنای این جمله چیست؟ آیا چشم های شما هم تا به حال اشتباه کرده است؟
- ۳- به یک مجموعه تصاویر یا نقاشی ها نگاه کنید. به نظر شما کدام یک از آن ها زیبا و کدام یک زشت هستند. چرا؟

## نیایش

### بیا تا برآریم دستی ز دل

بیا تا برآریم دستی ز دل  
که نتوان برآورد فردا ز گل  
کریمما، به رزق تو پرورده ایم  
به انعام و لطف تو خو کرده ایم  
چو ما را به دنیا تو کردی عزیز  
به عقبی همین چشم داریم نیز  
به لطفم بخوان و مران از درم  
ندارد به جز آستانت سرم  
چراغ یقینم فراراه دار  
ز بدکردنم دست، کوتاه دار  
خدایا به ذلت مران از درم  
که صورت نبیند ددری دیگرم  
سعدی، بوستان

**خدایا، به من توفیق تلاش در شکست، صبر در نومیدی، ایمان بی ریا، مناجات بی غرور، عشق بی هوس، دوست داشتن بی آن که دوست بداند، روزی کن.**

**خداوندا! به من زیستنی عطا کن که در لحظه‌ی مرگ، بر بی‌ثمری لحظه‌ای که برای زیستن گذشته است، حسرت نخورم و مردنی عطا کن که بر بیهودگی اش سوگوار نباشم.**

**خداوندا! به مؤمنان ما روشنایی و به روشنفکران ما ایمان و به خفتگان ما بیداری و به بیداران ما اراده و به مسلمانان ما قرآن، به فرقه‌های ما وحدت، به مردم ما خودآگاهی و عزت ببخش.**

دکتر علی شریعتی

## واژه‌نامه

۱. آ

آیات: ج آیه (آیه)، نشانه‌ها، علامت‌ها، هر عبارت قرآن که به بدان وقف کنند.

آدمی: انسان، آدمیزاد

آستان: درگاه، حضور، جناب

آزادگان: ج آزاده، وارسته، اصیل و نجیب، جوانمرد

ایام: ج یوم، روزها

اصحاب: ج صاحب، یاران

استراق سمع: پنهانی گوش کردن، دزدیده گوش کردن

احزان: ج حزن، اندوه‌ها، غم‌ها

ابله: نادان، جاهل

القصة: واژه‌هایی که راویان وقصه گوین جهت توجه شنونده وادامهٔ قصه به کار می برند.

انصاف: عدل و داد

ابلیس: شیطان، اهریمن

اعظم: بزرگ تر، بزرگوارتر

انگاشتن: تصویر کردن، پنداشتن

اشغال: جایی را به زور گرفتن، مکانی را تحت تصرف درآوردن

استقرار: قرار یافتن، آرام گرفتن

المپیک: منسوب به المپیا (کوه معروف یونان)، مسابقات ورزش‌ها و بازی‌هایی که هر چهار سال یک بار با مراسم

ویژه‌ای در یونان قدیم انجام می‌شد و از سال ۱۸۹۶م. جنبهٔ بین المللی یافت. اکنون مسابقات المپیک ته صورت

دوره‌ای در پایتخت یکی از کشورهای جهان در رشته‌های گوناگون ورزشی برگزار می شود.

الوان: ج لون، رنگ‌ها

إنعام: بخشش، نعمت دادن (توجه: تلفظ این کلمه را باواژهٔ «أنعام» که به معنی چهارپایان است، اشتباه نکنید).

اصلاح: درست کردن، نیکو کردن

اظهار کردن: بیان کردن

ب

بر: خشکی، بیابان

بساط: فرش، گستردنی، هرچیز گستردنی مانند فرش و سفره

بصیرت: زیرکی، روشن بینی

بردبار: صبور، شکیبا

بیننده: چشم، دیده

برنوشتن: برچیدن، پیچیدن، درنوردیدن

بن: ریشه، ته، انتها

باطل:

باطن: درون، داخل هرچیز، ضمیر

بنیاد: پایه، اصل، ریشه

بعید: دور (مخالف نزدیک و قریب)

بتر: مخفف بدتر

باروت: گردی سیاه رنگ که از گوگرد و زغال ساخته می‌شود و آن را در گلوله تفنگ و توپ و در آتش بازی به کار می‌برند.

بغض: گرفتگی و ناراحتی درونی از غصه

باژگونه: واژگونه، وارونه

پ

پندار: گمان، خودپسندی، فکر

پلید: ناپاک، بدکار

پیشه: کار، شغل

پویه کردن: دویدن

پیامد: نتیجه، سرانجام

ت

تنبیه: هوشیار کردن، آگاه ساختن کسی برکاری

تسبیح: خدا را به پاکی یاد کردن، نیایش کردن

تقدیر: فرمان خدا، قسمت و سرنوشتی که خداوند برای بندگان خود معین فرموده است.

تعالی: بلند پایه، بلند مرتبه

تدریج: آهسته آهسته، درجه به درجه پیش رفتن

تب و تاب: شورتاب

تنیدن: تاربافتن کرم ابریشم یا عنکبوت، تابیدن، بافتن

تهمت: گمان بد، افترا

توکل: به امید خدا بودن، کار خود را به خدا سپردن

تن آسانی: تنبلی، تن پروری

تار: تاریک، مخالف روشن

تعرض: دست درازی، تجاوز، حالتی از اعتراض

تیغ: شمشیر

تفاریق: ج تفریق، جداجدا، پراکنده

توبره: کیسه بزرگ

تکبر: غرور و خودبینی

تداعی: از یک معنی به معنی دیگر پی بردن، به یاد آوردن

ترجیح دادن: برتری دادن

توفیق: تأیید الهی، سازگار گرداندن کارها از سوی خداموافق خواهش بنده

ج

جواهر: ج جوهر، گوهرها

جوهر: اصل، جوهر دانایی: اصل و اساس آگاهی و هوشیاری

جاهل: نادان

جاه: مقام، درجه، شکوه

جزع: بی صبری، زاری، بی تابی

جگر آور: دلیر، شجاع

ح

حقه: ظرفی کوچک که در آن جواهر یا چیزهای دیگر، نگهداری می شود.

حاجت: نیاز، خواسته

حرص: طمع، آز

حدیث: سخن، خبر و قولی که از پیامبر اسلام (ص) و ائمه (علیه السلام) نقل شده باشد.

حریف: رفیق، همکار، هم حرفه

حکمت: دانش، علم به حقایق اشیا

حقیر: خوار، کوچک

حسرت: افسوس خوردن

خ

خوشه: چندین دانه میوه به هم پیوسته (خوشه انگور)

خروار: خربار، مقدار بار یک خر، واحد وزن حدود ۳۰۰ کیلوگرم

خرسند:

خصلت: خوی، ویژگی

خصال: ج خصلت، ویژگی‌ها

خزان: پاییز

خاتم: آخرین، بازپسین

خیره: بیهوده، بی پروا

خاصه: به ویژه، مخصوصا

خصم: دشمن، بد خواه

خوض نمودن: درامری اندیشیدن، به عمق و ژرفای چیزی فکر کردن

خشخاش: نوعی گیاه دارای ساقه باریک

خاستن: بلند شدن

خمپاره: گلوله بزرگی که بعد از پرتاب می‌ترکد.

خسته: دردمند، آزرده، مجروح

خطبه: سخنرانی، نصیحت خلق

خادم: خدمتگزار، مستخدم

خرقه: لباس، جامه عارفان و درویشان

د

دیبا: پارچه ابریشمی رنگین

دریغ: افسوس

دفع کردن: دور کردن، راندن

داد: انصاف، عدل

داعیه: انگیزه، علت

دف: یکی از آلات موسیقی دارای حلقه‌ای چوبی و پوست نازک که با سرانگشتان نواخته می‌شود.

دولت: نیک بختی، اقبال

درم: سکه نقره، پول نقد، درهم

دایم: همواره، همیشه

ر

رستن: نجات یافتن، رهاشدن

رحلت: سفر کردن، کوچ کردن

رخسار: چهره، روی

رمق: توان، نیرو

رنجه: آزرده، غمگین

رعایا: ج رعیت، عموم مردم، مردم فرمانبردار



رزق: غذای روزانه، روزی

ز

زنگار: آلودگی و غبار، زنگ فلزات و آئینه

زی: به سوی، سوی

زار: انجور ضعیف

زفت: درشت

زفت: تند بی ارزش

زهرة: جرأت، شهامت

زرنگار: طلاکوب، چیزی راکه با آب طلا نقاشی کنند.

س

سعادت: خوشبختی، نیکبختی

سریر: تخت، اورنگ

سپهر: آسمان، فلک، چرخ

ستودن: ستایش کردن، مدح کردن

سبقت: پیشی گرفتن، جلو افتادن

سامان: آرام و قرار، نظم و انضباط

سمج: بی شرم، زشت، گستاخ

سیمگون: نقره گون، سپید فام

سیم: نقره، پولی که از جنس نقره باشد.

سیرت: خلق و خوی

سرشار

سالله: نسل، خلاصه هر چیز، برگزیده

ش

شکیبا: بردبار، صبور

شوکت: شکوه، عظمت

شوریده: آشفته، پریشان حال

شریف: بزرگوار، شرافتمند

شوم: نامبارک، نحس

شفاعت: خواهشگری، درخواست بیخشش یا کمک از کسی برای دیگری

شط: رود بزرگ که وارد دریا شود.

ص

صنع: آفرینش، احسان، ساختن و نیکویی کردن

صلاح: نیکی، درستی، مصلحت

صدر:

صومعه: عبادتگاه، دیر، محل عبادت

صورت نبندد: قابل تصور نیست، به نظر نمی آید، ممکن نمی شود.

ط

طریقت: راه و روش

طعن: سرزنش، عیب کسی را گفتن

طنین: آواز، صدا

طرار: دزد، راهزن

ع

عنب: انگور

عار: عیب و ننگ، باعث سرافکنندگی

عطار: عطر فروش، دارو فروش

عطا: بخشش

عزاز: جمنندی

عشوه: ناز، کرشمه

عدو: دشمن، بدخواه

عارف: دانا، شناسنده

عیال: همسر، همسر و فرزند، خانواده

عیش: خوشی، خرّمی، زندگی

عنایت: بخشایش الهی، مورد توجه قرار دادن

غ

غفلت: نا آگاهی

غنیمت شمردن: سود برون از چیزی، استفاده کردن از فرصت

غایب: آنهاکه حاضر نباشند. (مخالف حاضر)

غره: مغرور، فریفته شدن

ف

فروتن: افتاده

فرتوت: پیر، سالخورده

فراخ دل: بی باکی، پردلی، آسودگی خیال

فروزان: تابان، خروشان

فراست: همشمندی، زیرکی باطنی

فام: رنگ، پسوندی است برای رنگ، سبز فام: سبزرنگ

فقیه:

فلان: اشاره به یک شخص و چیز نامعلوم و مبهم

ق

قوس قزح: رنگین کمان

قندیل: مشعلی که از سقف آویزان کنند، چراغ آویز، چراغ دان

قناعت: خرسندبودن به مقدار کم، خشنودبودن از آن چه که روزی انسان است.

قانع: خرسند، کسی که از قسمت و بهره خودراضی است.

قحطی: خشک سالی، نایابی

قریب: نزدیک، در حدود

قافله:

ققنوس: پرنده‌ای افسانه‌ای که گویند در آتشی که خود برمی افروزد، می‌سوزد و از درون خاکستزش دوباره نوزادی

متولد می‌شود، به همین سبب این پرنده را رمز جاودانگی و فداکاری می‌دانند.

ک

کج رفتار: کسی که رفتاری نادرست دارد.

کهِف: غار

کمند: طناب، بند، رشته‌ای ضخیم و بلند که برای گرفتار ساختن انسان یا حیوان به کار می‌رود.

گ

گردون: آسمان

گذاشتن: نهادن، رها کردن

ل

لطیف: نیکو، پاکیزه

لاف زدن: خودستایی کردن، ادعای زیاده از حد، بیهوده گویی

لوح: وسیله‌ای شبیه تخته که شاگردان در قدیم بر روی آن می‌نوشتند، لوحه

لقمه چیدن: به سختی غذایی به دست آوردن

م

مستمع: شنونده

مسخر: رام و مطیع  
معرفت: شناخت، علم  
میخ: ابر، سحاب  
مُلک: پادشاهی، مملکت، فرمانروایی  
مدهوش: سرگشته، سرگردان  
متاع: کالای باارزش، چیز گرانبها  
مصاحبت: همصحبتی، هم‌نشینی، دوستی  
مصائب: ج مصیبت، بلاها و سختی‌های بزرگ  
مُصرّ: اصرار کننده، پافشاری کننده  
متهّم: کسی که کاربندی به او نسبت داده شود، تهمت زده شده، مورد تهمت واقع شده  
مشک: ماده ایی خوشبو که از شکم آهوبه دست می‌آید.  
محبس: زندان  
منزوی: گوشه نشین، آن که از مردم کناره می‌گیرد.  
موسوم  
مهر: خورشید، محبت  
مبطل: باطل کننده  
معیشت: آنچه به وسیله آن امرار معاش می‌کنند.  
متقدم: دارای تقدم، پیشین  
محوارت: ج محاوره، گفتگوها، گفتارها  
مشارکت: شرکت دادن  
مداخلت: داخل شدن در کاری، دخالت کردن  
مهتر: بزرگ، رئیس  
مراد: مقصود، هدف، خواسته شده  
مغیلان: گیاه خار دار که میوه‌ای شبیه باقلا دارد، این کلمه در اصل «ام غیلان» بوده است، به معنی مادرغولان و دیوها؛ چون در قدیم فکر می‌کردند که گول‌ها و دیوهای بیابانی زیرتین بوته‌ها پنهان می‌شوند و مسافران و اهل کاروان را گمراه می‌کنند.  
ملازم: همراه  
مهل: مگذار، فرومگذار، هلیدن: گذاشتن، هشتن، رها کردن  
مناظره: بحث و گفتگو برای شکست دادن طرف مقابل، گفتگوی رو یا روبرای غلبه بردیگری و اثبات سخن خود  
محضر: جای حضور، درگاه  
مهد: گهواره، زمین هموار

متفرق: پراکنده  
 مشقت: سختی، دشواری  
 مقر: قرارگاه، جای قرارو آرام  
 ماتم: سوگ، عزا  
 میلاد: هنگام ولادت، روز ولادت  
 می کشان: باده نوشان، می خواران که درسروده امام خمینی (ره) منظور از آن عارفان وعاشقان حضرت ولی عصر(عج) است.  
 مقرب: نزدیک شده، کسی که قرب ومنزلت پیدا کرده باشد.  
 منجی: نجات بخش  
 ملحق: پیوسته، کسی یا چیزی که به دیگری پیوسته ومتصل شده باشد.  
 محفوظ: حفظ شده، نگاه داری شده  
 مظهر: تماشاگاه، جلوه گاه  
 منتهی: آخر، پایان  
 معراج: ج معراج، نردبان ها، آن چه به وسیله آن بالا می روند.  
 منظر: جای نگریستن، چشم انداز  
 مبهوت: شگفت زده، حیران، متحیر  
 مناظره: بحث وگفتگو برای شکست دادن طرف مقابل، گفت وگویی رویارو برای غلبه بردیگری واثبات سخن خود

ن

نباتات: ج نبات، گیاهان  
 ناهید: ستاره زهره  
 نهفتن: پنهان کردن، مخفی کردن  
 نعمت: احسان، نیکی، روزی  
 نیام: غلاف شمشیر  
 نحیف: لاغر، نزار، زنجور  
 نفس: حقیقت هر چیز  
 نصرت: یاری، کمک  
 نشانندن: کاشتن، افراشتن

و

وارهیدن: آزاد شدن، رها شدن  
 واقف: آگاه، باخبر  
 وقوف: آگاهی

وجه: راه، قصد، صورت  
ورد: ذکر ودعای زیر لب، دعایی که آهسته بر لب جاری شود.  
واگفتن: بازگفتن، بازگو کردن  
واپسین: آخرین  
وصایا: ج وصیت، اندرزها، پندها  
وقفه: توقف، ایست  
ه  
هیاهو: غوغا، جاروجنجال، سرو صدا، آشوب  
همزاد: هم سن و سال  
همانا: قطعاً، ظاهراً  
هان: کلمه‌ای که هنگام آگاه ساختن یا تأکید و هوشدار به کار می‌رود، آگاه باش  
هلاکت: نیستی، مرگ  
هوا: میل، آرزو  
هورا: صدای بلند و پیوسته برای شادی و تحسین

## اعلام: اشخاص

آ-۱

آرش: آرش از پهلوانان تاریخ ایران کهن از سپاه منوچهر پیشدادی بود. وی در کمان‌داری شهرت داشت. در آخر دوره حکمرانی منوچهر قرار بر آن شد که دلاوری ایرانی تیری رها کند و هر جا که تیر فرود آید، مرز ایران و توران باشد. آرش پهلوان ایرانی از قلّه دماوند تیری پرتاب کرد که از بامداد تا نیم روز برفت و به کنار رود جیحون فرود آمد و آن جا مرز ایران شناخته شد.

آوینی، سید مرتضی: شهید مرتضی آوینی در سال ۱۳۲۶ متولد شد و در سال ۱۳۷۲ در منطقه فکه بهشهادت رسید. او فیلم ساز و سردبیر مجله «سوره» بود. از فیلم‌های او که ساخته شده می‌توان به «خان گزیده‌ها»، «حقیقت»، «روایت فتح» و «سراب» اشاره کرد.

ابلیس: شیطان، موجودی که موجب گمراهی، شرک، غرور، ظلم و بدبختی افراد بشر می‌گردد. در قرآن و روایات اسلامی آمده است که وی چون به امر الهی بر آدم (ع) سجده نکرد از درگاه احدیت رانده شد و به گمراه کردن خلق پرداخت.

ابوذر غفاری ( وفات ۳۲ ه.ق ) : منسوب به قبیله ی غِفار ، از بزرگان صحابه پیامبر ( ص ) و از مومنان صدر اسلام است. گویند وی پنجمین نفری است که اسلام آورده است .

اسفندیاری، علی (نیما یوشیج) (۱۳۳۸-۱۳۷۶ ه.ش) : در دهکده ی یوش (از روستاهای مازندران) پا به عرصه ی وجود گذاشت. کودکی او در دامان طبیعت و در میان شبانان گذشت. پس از گذراندن دوران دبستان، برای آموختن زبان فرانسه وادمه ی تحصیل وارد مدرسه سن لویی در تهران شد. معلمی مهربان به نام " نظام وفا " او را در خط شاعری انداخت. از آثار اومی توان به " افسانه "

، " ای شب " ، " قصه ی رنگ پریده " و... اشاره کرد. نیما با بهره گیری از عناصر طبیعت با بیانی رمز گونه به ترسیم سیمای جامعه ی خود پرداخته است از او به عنوان پدر شعر نو یاد می شود.

اسلامی ندوشن، محمد علی: وی در سال ۱۳۰۴ ه. ش در ندوشن یزد دیده به جهان گشود. از کتاب های او می توان «کشور شوراها»، «کارنامه سفر چین» و «آزادی مجسمه» را نام برد. علاوه بر این ها کتاب «روزها» ی وی یکی از نمونه های برجسته زندگی نامه نویسی در زبان فارسی است.

اصحاب کهف (یاران غار): چند تن از اهالی یونان بودند که در زمان دقینوس بت پرست به خداپرستی گراییدند و از بیم دقینوس به غاری داخل شدند و خفتند. خواب ایشان ۳۰۹ سال طول کشید و چون از خواب برخاستند یکی از ایشان در طلب غذا به شهر رفت و چون سگه او متعلق به عهد دقینوس بود او را پیش حاکم شهر بردند. دانشمندی در مجلس حاکم واقعه را دریافت. مردم خواستند ایشان را به شهر آورند. اصحاب کهف راضی نشدند و دعا کردند تا خداوند ایشان را بمیراند.

اعتصامی ، پروین : شاعر پر آوازه زبان فارسی است که در سال ۱۲۸۵ ه. ش در شهر تبریز دیده به جهان گشود . سروده های او در زمینه موضوع های اجتماعی ، اخلاقی و انتقادی است و حالتی اندرز گونه دارد. پروین در سال ۱۳۲۰ خورشیدی درگذشت ؛ آرامگاه وی در شهر قم کنار صحن حضرت معصومه ( س ) قرار گرفته است.

امین پور، قیصر: از شاعران برجسته انقلاب اسلامی، مجموعه شعرهای به قول پرستو «در کوچه آفتاب»، «تنفس صبح» و «آینه های ناگهان» از آثار اوست. قیصر امین پور در سال ۱۳۸۶ درگذشت.

## ب

بهار، محمد تقی: «میرزا تقی خان» متخلص به «بهار» در سال ۱۲۶۶ ه. ش در مشهد به دنیا آمد. او تحصیلات مقدماتی را نزد پدر فرا گرفت و از مکتب ادیب نیشابوری نیز بهره مند شد. بهار از کودکی شعر می سرود.



نخستین اشعار سیاسی و اجتماعی خود را در روزنامه خراسان به چاپ رسانید. او دوران زندگی خود را به مطالعه، تدریس، پژوهش و مبارزه با حکومت ظالم زمان خود گذراند و در سال ۱۳۳۰ ه. ش از دنیا رفت. برخی از آثار بهار عبارتند از: سبک شناسی، تاریخ احزاب سیاسی، تاریخ تطّور منظم فارسی و...

بیرونی، ابوریحان: ابوریحان محمد بن احمد، ریاضی دان و فیلسوف ایرانی (۳۶۲-۴۴۰ ه. ق) اوایل عمر را در دربار خوارزمشاهیان گذراند. سپس چند سال در گرگان، در دربار قابوس بن وشمگیر به سر برد و کتاب آثار الباقیه را به نام آن پادشاه تألیف کرد. پس از آن محمود غزنوی او را با خود همراه ساخت و در اکثر جنگ‌های محمود در هندوستان همراه او بود. با دانشمندان هند مصاحبت داشت و مواد لازم را برایتألیف کتاب «تحقیق ماللهند» فراهم آورد. از آثار مهم او می‌توان به کتاب «التفهیم» اشاره کرد.

### ج

جهان آرا، محمد: یکی از فرماندهان شجاع و دلاور سپاه ایران که در مقاومت و حفظ و حراست از خرمشهر نقش به‌سزایی داشت. او در انفجار بمب در هواپیما به شهادت رسید.

### ح

حاسب (استاد): احمد بن عبدالله مروی از منجمان و ریاضی‌دانان اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم هجری است. وی به علت مهارت در محاسبات به «حاسب» معروف گردید و در زمان خلافت مأمون، در دربار بغداد دارای احترام بود.

حافظ: خواجه شمس الدین محمد، حافظ شیرازی معروف به لسان الغیب، بزرگ‌ترین غزل‌سرای ایران است که در قرن هشتم‌می‌زیست. چون قرآن را از بر داشت، «حافظ» تخلص گرفت. آن چه از محتوای شعر حافظ به

دست می‌آید، تسلط وی به زبان عربی و تبخّر او در علوم کلام، فقه، اصول، تفسیر، تاریخ، ادب، موسیقی و... است. آرامگاه او در باغ زیبایی در شمال شهر شیراز واقع شده که به «حافظیه» معروف است.

حنظله بادغیسی: وی از قدیمی‌ترین شاعران فارسی‌گوی پس از اسلام و معاصر سلسله طاهریان بوده است. وفات او را حدود سال ۲۲۰ هجری قمری نوشته‌اند.

### خ

خواجه عبدالله انصاری: شیخ الاسلام ابواسماعیل بن محمد انصاری هروی معروف به پیر انصار و پیر هرات (۳۶۹ هـ ق-۴۸۱ هـ ق) در هرات به دنیا آمد. وی از کودکی زبانی گویا و طبعی توانا داشت. شعر پارسی و عربی را نیکو می‌سرود اما شهرت وی بیشتر به جهت رساله‌ها و کتاب‌های مشهوری است که تألیف کرده است. از آن جمله است: مناجات نامه، نصایح هفت حصاره و... خواجه عبدالله از پیش گامان نثر مسجّع به شمار می‌آید.

خواجه نصیرالدین توسی: ابو جعفر نصیرالدین محمد بن حسن توسی از علمای بزرگ ریاضی، نجوم و حکمت ایران در قرن هفتم و نیز از وزیران بزرگ آن دوره است که با تدابیر خاصی از خرابی شهرها و کشتار دسته جمعی مردم به دست هلاکو جلوگیری کرد. این دانشمند یکی از فقهای مذهب تشیع است که هلاکو را به ایجاد رصدخانه مراغه تشویق کرد. از مشهورترین تألیف‌های او کتاب «اخلاق ناصری» است.

### د

دستان: لقب زال پدر رستم، جهان پهلوان ایرانی است.

### ر

رابعه عدویه: رابعه، شاعر مشهور قرن چهارم هجری و معاصر دوره سامانیان است. وی در شعر پارسی و عربی هر دو ماهر بود و سخن او به لطافت و معانی دل پذیر و عمیق مشهور است.

رازی، زکریا: ابوبکر محمد بن زکریا رازی (م ۲۵۱، ف ۳۱۳ و به قولی ۳۲۳ ه. ق) در شهر ری به تحصیل فلسفه، ریاضیات، نجوم و ادبیات پرداخت و در بزرگ سالی به تعلیم طب مشغول شد و پس از شهرت در این علم به خدمت ابوصالح منصور سامانی حاکم ری درآمد و به زودی ریاست بیمارستانی را که در آن شهر تأسیس شده بود، بر عهده گرفت. از آثار او می توان به کتاب های «حاوی» و «القوانین الطبيعیه فی الحکمه الفلسفیه». و (الطبّ اروحانی) اشاره کرد.

ریحانه: ریحانه دختر حسین خوارزمی یکی از چهره های دانش دوست قرن پنجم و شاگرد ابوریحان بیرونی بود.

## س

سپهری، سهراب: سهراب سپهری (۱۳۵۹-۱۳۰۷ ه. ش) شاعر و نقاش مشهور معاصر در کاشان ولادت یافت. او را می توان از نخستین کسانی دانست که راه نیما را شناخت و به پیروی از او پرداخت. نخستین مجموعه شعر نیمایی سپهری به نام «مرگ رنگ» در سال ۱۳۳۰ منتشر شد. آخرین مجموعه اشعار او «ما هیچ ما نگاه» همراه با دیگر اشعارش در مجموعه ای به نام «هشت کتاب» در سال ۱۳۵۶ منتشر شد. [سادگی یکی از ویژگی های آثار سپهری است.]

سعدی: مشرف الدین مصلح بن عبدالله شیرازی (۶۹۰-۶۰۶ ه. ق) شاعر و نویسنده بزرگ قرن هفتم است. سعدی در شیراز به کسب علم پرداخت و سپس به بغداد رفت و در مدرسه نظامیه به تحصیل مشغول شد. در سال ۶۵۵ بوستان را به نظم درآورد و در سال بعد (۶۵۶) گلستان را تألیف کرد. علاوه بر این ها قصاید و غزلیات، قطعات و ترجیع بند و رباعیات و مقالات و قصاید عربی دارد که همه را در «کلیات» وی جمع کرده اند.

سنایی غزنوی: ابوالمجد مجدود بن آدم (ولادت: اواسط یا اوایل نیمه دوم قرن ۵- ف، بین ۵۲۵ و ۵۴۵ ه. ق) شاعر و عارف معروف ایرانی در قرن ششم است. در آغاز شاعری مداح بود ولی تغییر حال داد و به عرفان روی آورد. وی دوست دار آل علی (ع) بود. از آثار او می‌توان به حقیقه الحقیقه، سیر العباد الی المعاد و کارنامه بلخ اشاره کرد.

سنت اگزوپری: آنتوان دوست اگزوپری، نویسنده معروف فرانسوی است (۱۹۴۴-۱۹۰۰). وی در جوانی به هوانوردی پرداخت. در جنگ دوم جهانی به خدمت ارتش درآمد و در جنگ مفقودالاثرا شد. اثر معروف او «شازده کوچولو» شرح دیداری شگفت، سرنشین یک سیاره خیالی است. دو کتاب دیگرش «زمین انسان» و «پرواز شبانه» نام دارد.

سیاوش: سیاوش (دارای اسب سیاه) پسر کیکاووس پادشاه کیانی است. سودابه زن کیکاوس عاشق سیاوش شد و سیاوش از او دوری کرد. کیکاوس برای آزمایش سیاوش فرمان داد تا او از میان آتش بگذرد و او سربلند از آزمایش بیرون آمد. او سپس به توران زمین رفت و با دختر افراسیاب، فرنگیس ازدواج کرد ولی به تحریک گرسیوز، برادر افراسیاب کشته شد. کیکسرو پسر سیاوش و فرنگیس است.

ص

صفاریان: سلسله‌ای که از ۲۵۴ ه. ق تا ۲۹۰ ه. ق در شرق ایران سلطنت کردند. مؤسس این سلسله یعقوب بن لیث است. چون یعقوب با برادرانش (عمر، علی، طاهر) در سیستان مدتی به رویگری اشتغال داشت، سلسله وی به صفاریان مشهور گردیده است.

ع

عطار: شاعر و عارف ایرانی در قرن ششم و آغاز قرن هفتم هجری. عطار به داروفروشی و طبابت اشتغال داشته است. از آثار عطار: «تذکره الاولیاء» به نثر و «منطق الطیر»، «الهی نامه» و «مصیبت نامه» را به نظم می‌توان نام برد.

عنصرالمعالی کیکاووس بن اسکندر: عنصرالمعالی کیکاووس بن اسکندر از امرای دانشمند آل زیاد (قرن پنجم هجری) است. فرمان‌روایی وی منحصر به قسمت محدودی از گرگان و طبرستان بود. عنصرالمعالی مردی آگاه و دانشمند بود و به فارسی و طبری شعر می‌سرود.

## غ

غزالی، احمد: احمد بن محمد بن محمد بن محمد فقیه و عارف ایرانی (ف. قزوین ۵۲۰ ه. ق) برادر کوچک تر ابوحامد محمد غزالی است. وی مدتی به جای برادرش در نظامیه بغداد تدریس کرد. سوانح العشاق از آثار اوست.

غزالی، محمد: ابوحامد محمد بن محمد غزالی (۴۵۰-۵۰۵ ه. ق) از دانشمندان معروف دوره سلجوقی است. وی در فقه و حکمت و کلام سرآمد روزگار خویش بود. پدرش مردی بافنده بود و برخی لقب غزالی را به مناسبت پیشه او می‌دانند. وی به مدت پنج سال در مدرسه نظامیه تدریس کرد. و در طابران توس درگذشت و همان جا مدفون شد. از آثار او می‌توان به کیمیای سعادت، نصیحه الملوک و احیاء علوم الدین اشاره کرد.

## ف

فارابی: ابو منصور محمد بن محمد از فیلسوفان بزرگ اسلام در نیمه دوم قرن سوم و نیمه اول قرن چهارم هجری است. فارابی همه کتاب‌های ارسطو را به دقت مورد مطالعه قرار داد و کاملاً بر معانی آنها آگاهی یافت و در شرح و تفسیر آثار ارسطو مهارتی خاص پیدا کرد و بدین جهت او را «معلم ثانی» نامیدند. فارابی مانند همه

دانشمندانی که در تمدن اسلامی عنوان فیلسوف داشته اند از همه علوم زمان خود آگاه بود. فارابی در حدود صد تألیف دارد که احصاء العلوم از آن جمله است.

فردوسی: فردوسی در روستای باژ واقع در منطقه توس خراسان به دنیا آمد. از نجیب زادگان و دهقانان توس بود. او مردی شیعه مذهب بود و دلبستگی اش به میراث قومی و فرهنگی ایران کهن مانع از ارادت خالصانه او به خاندان پیامبر (ص) نشد. فردوسی ۲۵ یا ۳۰ سال برای سرودن شاهنامه رنج کشید و در حالی که نزدیک به ۸۰ سال داشت به سال ۴۱۱ ه. ق درگذشت و در زادگاه خود به خاک سپرده شد.

فهمیده: محمد حسین فهمیده، نوجوان رشیدی که در دوران دفاع مقدس با ایستادگی و فداکاری خویش، حماسه آفرید. وی در سال ۱۳۵۹ ه. ش به درجه رفیع شهادت نایل آمد. وی در اردیبهشت سال ۱۳۴۶ ه. ش در خانواده ای مذهبی در محله پامنار قم دیده به جهان گشود. دوران کودکی خود را در همان شهر گذراند و در سال ۱۳۵۲ به مدرسه رفت. سال پنجم ابتدایی به دلیل انتقال خانواده اش به کرج، به این شهر آمد. در بحبوحه جنگ تحمیلی روح او نیز همچون صدها جوان و نوجوان عاشق این کشور به تلاطم درآمد و در نخستین روزهای جنگ تحمیلی تصمیم گرفت که به جبهه برود. وی با وجود مشکلات فراوان و سن کم، خود را به جبهه های نبرد حق علیه باطل رسانید و در این زمان بود که رشادت های بسیاری از خود نشان داد. هنگامی که خبر شهادت دلیرانه آن نوجوان دوازده ساله، پخش می شود، حضرت امام خمینی (ره) در پیامی می فرمایند: رهبر ما آن طفل دوازده ساله ای است که با نارنجک، خود را زیر تانک دشمن انداخت و آن را منهدم کرد و خود نیز شربت شهادت نوشید.

ک

کلر، هلن: هلن آدامز دانشمند آمریکایی (۱۸۸۰م). وی در نوزده ماهگی بر اثر بیماری، شنوایی و بینایی

خود را از دست داد و در هفت سالگی بتحصیل پرداخت، در ده سالگی با الفبای ویژه ی کودکان نابینا آشنا شد

وچندی بعد توانست سخن گفتن را یادبگیرد. از آن زمان که نامش برسر زبان ها افتاده بود کوشش های اجتماعی خود را آغاز کرد وی پس از پایان تحصیلات دانشگاه دست به یک رشته سخنرانی ، گفتار نویسی و پخش کتاب زد واز در آمد آن ها آموزشگاه های فراوان در آمریکا و دیگر کشورها برای نابینایان تأسیس کرد .بهترین نوشته ی وی " داستان زندگی من " نام دارد که شهرت جهانی یافت

## م

مولوی: (۶۷۲-۶۰۴ ه. ق) مولانا جلال الدین محمد بلخی از شاعران و عارفان برگ ایران در قرن هفتم است. کتاب عظیم «مثنوی معنوی» با ۲۶۰۰۰ بیت که گنجینه‌ای از معارف اسلامی است، معروف ترین اثر اوست. آرامگاه او در «قونیه» ترکیه واقع است.

## ن

نظامی عروضی: نویسنده و شاعر قرن ششم هجری است. در اواخر قرن پنجم در سمرقند ولادت یافت. اثر مشهور او کتاب مجمع النوادر یا «چهار مقاله» است که دربارهٔ چهار گروه از مردم یعنی: دبیر، شاعر، منجم و طبیب نوشته شده است.

نوح: یکی از پیامبران اولوالعزم که سال‌ها قوم خود را به راه راست دعوت کرد اما آنان هم چنان بر کج رفتاری اصرار ورزیدند. آن‌گاه خداوند نوح را از طوفانی عظیم باخبر ساخت و نوح با ساختن کشتی پیروان و خاندان خود و انبوهی از جانداران را از هلاکت نجات بخشید.

## و

وراوینی ، سعد الدین : یکی از دانشمندان اهل وراوین در نزدیکی اهر که در قرن ششم می زیست و کتاب " مرزبان نامه " اثر مرزبان بن رستم شروین پَریم را که به زبان طبری ( مازندرانی کهن ) بود ، به فارسی برگرداند.

هارون الرشید: بزرگ ترین خلیفه عباسی که پس از هادی به خلافت رسید. هارون مردی متعصب و در عین حال خوشگذران بود. تجمل و شکوه دربار او مشهور است و نسبت به علویان کینه شدید داشت. هارون هنگامی که به قصد رسیدگی به امور خراسان در حرکت بود، درگذشت.

هروی، ابومنصور موفق: وی نویسنده کتاب الابنیه عن حقایق الادویه است.

هوگو، ویکتور: (۱۸۰۲-۱۸۸۵) مشهورترین شاعر رمانتیک قرن نوزدهم فرانسه است. در ردیف بزرگ ترین گویندگان و ادبای اجتماعی جهان است. وی مردی آزاد منش و آزادی خواه و طرفدار جدی اصلاحات اجتماعی به نفع طبقات محروم و رنجبر بود. مهم ترین آثار او عبارت اند از: «بینوایان»، «کلیسای نتردام پاریس»، «کارگران دریا» و...

## ی

یوسف (ع): یوسف فرزند یعقوب (ع) است. در خردسالی چون پدرش به او سخت محبت داشت، دیگر برادران به او حسد بردند و او را با خود به صحرا بردند و به چاهی افکندند. گروهی از کاروانیان او را از چاه درآورده و در مصر فروختند. یوسف پس از مدتی که دچار سختی‌های فراوان گردید و به زندان افتاد، به مقام فرمانروایی (عزیزی) کشور مصر نایل آمد.



## آثار

آ-۱

اخلاق ناصری: کتابی است نوشته نصیرالدین توسی به فارسی که در نهایت زیبایی سخنان افلاطون و ارسطو را در حکمت علمی بررسی کرده و نظریات پیشینیان را مورد شرح قرار داده است.

اسرار التوحیدی مقامات الشیخ ابوسعید: کتابی است در احوال شیخ ابوسعید ابی الخیر که محمد بن منور (یکی از نوادگان وی) آن را نگاشته است.

الأبئیه عن حقایق الأدویه: این کتاب را ابو منصور موقق هروی در خواص گیاهان و داروها (و در واقع، درباره علم روانشناسی) در عهد منصور بن نوح سامانی تألیف کرده است. نثر علمی فارسی با کتاب الابئیه آغاز می‌شود.

الهی نامه: کتابی مختصر از خواجه عبدالله انصاری در ستایش پروردگار با مضامین عارفانه که نثری مسجع و آهنگین دارد.

## ب

بوستان: یکی از آثار سعدی شیرازی و مثنوی حکمی و اخلاقی است که در سال ۶۵۵ سروده شده و دارای ده

باب است.

## ت

تذکره الاولیا: کتابی است تألیف شیخ فرید الدین عطار نیشابوری در شرح حال بزرگان عرفان و تصوف.

## چ

چهار مقاله: کتابی است تألیف نظامی عروضی سمرقندی مشتمل بر چهار گفتار دربارهٔ دبیران و شاعران و منجمان و طبیبان که در آغاز «مجمع النوادر» خوانده می‌شد.

## س

**شازده کوچولو:** آنتوان دو سنت اگزوپری نویسندهٔ این اثر در سال ۱۹۰۰ در شهر لیون، زاده شد. در چهارده سالگی یتیم شد و مسئولیت تأمین هزینهٔ خانواده به دوش او افتاد. خدمت نظام را در نیروی هوایی گذراند و فن خلبانی و مکانیک آن را یاد گرفت و به خدمت ارتش درآمد. زیبایی‌های طبیعت و مناظر متنوع جهان و آشنایی بیشتر با جامعه‌های مختلف الهام بخش طبع حساس و نکته‌سنجش گردید. سنت اگزوپری بعد از تسلیم فرانسه به قوای آلمان، از آن کشور تبعید شد و به امریکا رفت و در آن کشور سه کتاب نوشت که شازده کوچولو یکی از آن سه است. سنت اگزوپری در یکی از پروازهایش گم شد و هرگز بازنگشت و این شاید آرزوی او بود. آسمان قربانی فرزانه‌ای پذیرفت. «شازده کوچولو» اثری خیال‌انگیز و زیباست که در خلال آن عواطف بشری به ساده‌ترین شکل، تجزیه و تحلیل شده است و عناصری که بر اثر غوطه‌ور شدن در علایق مادی و پول‌پرستی از سجایای انسانی به دور افتاده‌اند تحت نام آدم‌های بزرگ به باد مسخره گرفته شده است. شازده کوچولو، شعری است منثور و نثری است شاعرانه که سرشار از یک دنیا لطف و معنی است. شازده کوچولو، رؤیایی است راستین که در درون آدمی ریشه دوانده است. شازده کوچولو، آن قدر که رؤیایی می‌نماید، همان اندازه نیز آرزوها و

آرمان‌هایش واقعی و لمس کردنی است و در کالبدی کوچک تمام پاکی‌ها، زیبایی‌ها و حقیقت‌ها و احساس‌های راستین را در خود دارد و از دروغ‌ها، تظاهرها، فرومایگی‌ها و نابخردی‌های به ظاهر خردمندانه به دور است. سخنان شازده کوچولو، پرنده‌های سپیدی هستند که به هر سو می‌پرند و حقیقت و راستی را به آنهایی که شیفته زیبایی‌های دروند، هدیه می‌کنند و با صدای شازده کوچولو می‌خوانند: «آن چه اصل است، از دیده پنهان است».

شازده کوچولو پسرکی است اهل یک سیاره که یک روز با گل سرخش قهر می‌کند و با پرواز پرنده‌های مهاجر به زمین می‌آید و دنبال دوست می‌گردد. در زمین با موجودات مختلف برخورد می‌کند و ماجراهایی برایش پیش می‌آید و در آخر می‌فهمد که چه طور باید گلش را دوست داشته باشد.

## ق

قابوس‌نامه: کتابی است به فارسی تألیف عنصر المعالی کیکاووس بن اسکندر، نام قابوس‌نامه از نام نویسنده که در تاریخ به قابوس دوم معروف است گرفته شده. کتابی اخلاقی و تربیتی است که آن را برای تربیت فرزندش نوشته است.

قانون: کتابی است در طب اسلامی به عربی و آن مفصل‌ترین کتاب طبّی ابن سیناست و سال‌ها در کشورهای اسلامی و اروپایی تدریس می‌شده است.

## ک

کشف الاسرار: «کشف الاسرار و عُدّة الابرار» تفسیری است به فارسی به قلم میبیدی که آن را تحت تأثیر تفسیر خواجه عبدالله انصاری نوشته است.

کلیله و دمنه: کتابی است شامل مجموعه داستان‌هایی که حیوانات قهرمان آن هستند. اصل این کتاب هندی بوده که در عهد ساسانیان به پهلوی ترجمه شده است. بعدها نصر الله منشی آن را از عربی به فارسی ترجمه کرده است.

کیمیای سعادت: کتابی است اخلاقی و دینی به زبان فارسی تألیف محمد غزالی. نویسنده عمده محتویات آن را از کتاب دیگر خود به نام «احیاء العلوم» که به عربی نوشته شده بود به طور خلاصه به فارسی نقل کرده است.

## گ

گلستان سعدی: شیخ، گلستان را به سال ۶۵۶ ه. ق آفرید. گلستان به یقین یکی از درخشان‌ترین و استادانه‌ترین نمونه‌های نثر پارسی است که پس از گذشت قرون متمادی هنوز اثری که از حیث فن نگارش و محتوا یارای برابری با آن را داشته باشد، خلق نشده است. نثر گلستان مسجع است؛ یعنی نثری که گوشه چشمی نیز به شعر دارد. زیبایی سبک نگارش گلستان آنچنان در پهنه ادب سرزمین ما به جلوه‌گری پرداخته که بسیاری را به دام تقلید از آن کشانده است. در میان تقلیدکنندگان معتبر سعدی میتوان از جامی، (صاحب بهارستان) قآنی، (پدیدآورنده پریشان) و همچنین قائم مقام نام برد. گلستان سعدی علاوه بر دیباچه، دارای هشت باب است که آمیخته به نظم و نثر است.

باب‌های گلستان عبارت‌اند از: ۱. سیرت پادشاهان ۲. در اخلاق درویشان ۳. در فضیلت و قناعت ۴. در فواید خاموشی ۵. در عشق و جوانی ۶. در ضعف و پیری ۷. در تاثیر تربیت ۸. در آداب صحبت

مثنویمعنوی: کتاب منظوم و گرانقدر مولوی که شامل حکایاتی است که مولانا با بیان آنها نتایج دینی و عرفانی گرفته است و حقایق معنوی را به زبان ساده و از راه تمثیل بیان می‌کند. مثنوی در ۲۶ هزار بیت و در شش دفتر سروده شده است.

مخزن الاسرار: مثنوی مخزن الاسرار سروده نظامی و در حدود ۲۲۶۰ بیت در اخلاق و مواعظ و حکم است که در حدود سال ۵۷۰ هـ ق به اتمام رسید.

مرزبان نامه: کتابی است به شیوه کیه و دمنه تألیف مرزبان بن رستم یکی از اسپهبدان مازندران. این کتاب مشتمل بر داستان‌ها و تمثیل است.

مکان

ب

بیت المقدس: پایتخت و مرکز کشور فلسطین و به معنی خانه مقدس است. این مکان عزیز، اکنون در اشغال رژیم صهیونیستی است.

ت

توس: یکی از شهرهای قدیمی خراسان و سابقاً به ناحیه‌ای اطلاق می‌شد که شهر نوقان و طابران و قریه سناباد (مدفن امام رضا (ع) و هارون) در آن بود. گروهی از بزرگان بدان منسوبند از جمله جابر بن حیان و فردوسی، خواجه نصیر و ....

خ

خراسان: خورآسان، شرق، هم اکنون سه استان کشور به این نام مشهورند. خراسان رضوی که مرکز آن مشهد مقدس است. خراسان شمالی که مرکز آن بجنورد و خراسان جنوبی که مرکز آن بیرجند می‌باشد.

خرمشهر: یکی از بنادر مهم ایران در استان خوزستان است که در دوران دفاع مقدس رشادت‌ها و فداکاری‌های فراوانی از جوانان رزمنده میهن اسلامی را شاهد بوده است. اکنون هر ساله، روز سوم خرداد را به عنوان روز مقاومت و آزادی خرمشهر گرامی می‌داریم.

ر

روم (رَم): پایتخت کشور باستانی ایتالیا که هزار سال پایتخت امپراطوری روم بود. این کشور بناها و کاخ‌ها و موزه‌های دیمی بسیاری دارد.

ف

فارس: استانی در جنوب ایران که به نام قومی از اقوام ایرانی است. مرکز این استان شیراز است. این ناحیه از قدیمی‌ترین مراکز تمدن ایران محسوب می‌شود. از آثار تاریخی این استان: تخت جمشید، بازار و مسجد و ارکوکیل را می‌توان نام برد.

ک

کنعان: نام قدیم سرزمین فلسطین یا «ارض موعود»، یوسف پیامبر (ع)، اهل کنعان بوده است.

م

مقدونیه: ناحیه‌ای قدیمی در اروپا در شمال کشور یونان.

کتاب نامه

-کلر، هلن، ۱۳۹۲، سه روز برای دیدن، ترجمه مرضیه خوبان فرد، انتشارات روان شناسی هنر، تهران، چاپ

سوم